





















روز ۲۵ اردیبهشت هرسال در تقویم ایرانی، به ابتکار مسؤولان فرهنگ‌دوست کشور، به نام روز بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، نامگذاری شده است.

فردوسی بی‌گمان بزرگ‌ترین شاعر حماسه‌سرای ایران است و تسلط او در آرایش صحنه‌ها، گزینش واژه‌ها و کلمات، ترکیب استاندارد اجزای جمله و ارائه تصاویر متناسب با موضوع و صور حسی خیال، به اندازه‌ای است که با استادان دیگر این شیوه قابل قیاس نیست.

او در زندگی بخشیدن به قهرمانان و داستان‌های شاهانه و دقیق شدن در زوایای روحی هر کدام، چنان چیره دست و تواناست که خوانندگان اشعارش بی‌اختیار دچار شگفتی می‌شوند.

برخی از مورخان بزرگ مانند «ابن اثیر» از شاهنامه او با عنوان قرآن قوم ایرانی یاد کرده‌اند. در میان پژوهشگران معاصر نیز کم نبودند و نیستند که عمر خود را به تحقیق در سیرو‌و‌هادهای او اختصاص داده و صرف کرده‌اند.

از بزرگانی چون«ابراهیم پور داوره» و«مجتبی مینوی»که بگذریم، استاد ما شادروان «دکترمحمد امین ریاحی» سال‌های طولانی از عمر جوانی خود را به پژوهش و تحقیق در مورد فردوسی و شاهنامه اختصاص داد و آثار و مقالات متعدد و ارزشمندی در این مورد به یادگار گذاشت و بی‌جهت نبود که تقریباً ۵۰ سال پیش به ریاست آن هیئت عالی‌مقام منصوب گردید.

برای نویسنده این سطور،جای بسی شگفتی است که یازده سال پس، در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۰ وصادف با روز بزرگداشت فردوسی، این محقق ایرانی دوست با عشق و علاقه‌ای که به فردوسی داشت، در همین روز درگذشت. وفات او با این روز تاریخی تقرارن پیدا کرد و در سن ۸۶ سالگی، چهره در نقاب خاک کشید.

به روزی که فردوسی اش درگذشت

ریاحی هم از بند زندان پرست

تاریخ ایران، مشحون از سرگذشت چهره‌های درخشانی است که در آسمان دانش، فرهنگ آزادیخواهی، همچون ستارگانی زیبا درخشیدند و سال‌ها پس از آنکه چهره در نقاب خاک در کشیده‌اند، همچون اختری فروزان، فرا راه اندیشمندان ازاده این مرز و بوم می‌درخشند و راه می‌نمایانند.

مردانی که با عزت و شرفی شگرف تا پای جان خویش در راه اعتلای این مرز و بوم، مرزانه ایستادند تا نام ایران و فرهنگ ایرانی، همچنان استوار در عرصه کیتی باقی بماند.

اندیشه و هنر و تحلیل خلاق نخبگان هر نسل، چونان بارانی حیاتبخش، فرهنگ هر عصر را بارور می‌سازد. فرهنگ امروز نیز از شعله تابانای روح این سرمان معارف بشری است که گرمی و روشنی و عظمت می‌گیرد.تعاملی در متن زندگی‌ای و عمق اندیشه‌ای این نخبگان، تنها طریق رایجایی به یافتن پرتکوه فرهنگ امروز است. بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

بی‌گمان دکتر محمد امین ریاحی نیز یکی از همین جاودیدانان فرهنگ ایران است که همواره نام و آوازش بر برگ‌های زرین و پرافتخار تاریخ میهن و صفحات قلب مردان پاک روزگار ماندگار خواهد ماند. او یگانه‌ای بی‌ظنیر بود و خردمندی بزرگ، پژوهشگری فرهیخته و رزم آوری ازاده اسوه انسانیت بود و الگوی اخلاق و وطن‌پرستی شریف. جویای حق و حقیقت و ضدبیگانه پرستی و استعمار.

با بقل و فهم و دانش داد سخن توان زد

چون جمشید دژ معانی گوی بیان توان زد

۷۰ سالپیش (آذر ۱۳۲۹) در کلاس سوم دبیرستان حکیم نظامی قم، مشغول تحصیل بودم.دوامه از سال تحصیلی می‌گذشت و ما هنوز دبیر اقبال نداشتیم. یک روز رئیس دبیرستان، شادروان استاد علی اصغر فقیهی،به اتفاق دبیر تازه واردی که جوانی برونمد و خوش‌سیم‌ا با لباس بسیار شیک ومرتب بود و ۲۵ ساله می‌نمودارد کلاس شد.

استاد فقیهی ایشان را آقای ریاحی(هنوز درجه دکترا نگرفته بودند) به عنوان دبیر ادبیات معرفی کرد و سپس نیز تأکید بر رعایت حسن اخلاق و رفتار مناسب با شاگردان با ایشان نمود و کلاس را ترک کرد و ما را با دبیر تازه وارد، تنها گذاشت تا ایشان درس خود را شروع نمایند.

خود ما در آن ساعت درس انشاء فارسی بود. طبق روال معمول، آقای ریاحی دفتر نمره کلاس را بر داشت و اسامی شاگردان کلاس را که در حدود ۴۰ نفر بودند قرائت کرد و هر شاگردی را که خواندن نامش، می‌یستاد و استاد نگاهی کوتاه به چهره او می‌انداخت و سپس دستور نوشتن می‌داد.

همه منتظر بودند که این دبیر تازه وارد از کجا شروع می‌کند. من به دلیل قد کوچک و جثه ریزی که داشتم، در ردیف جلو و روی یک نیمکت آلفری نشسته بودم. استاد نگاهش به من افتاد و مرا به پای تخته سیاه احضار کرد.

اولین سؤالی که از من پرسید،این بود:شما فردوسی را می‌شناسید؟من فقط این اندازه می‌دانستم که فردوسی شاعر است. پس بلافاصله جواب دادم که فردوسی یکی از شعرا نامی ایران و وارد در ردیف سعدی و حافظ و خیام است. استاد مرا تحسین کرد و من قوت قلبی پیدا کردم. حالت غروری به من دست داد و در دل با خدای خود گفتفم که اگر استاد سؤال دیگری از من پرسد، این می‌توانم باز پاسخ خوبی به او بدهم. در همین فکر بودم که استاد پرسید:«ایا می‌توانی یک بیت شعر از او بگویی؟» بر روی دیوار آجرین بنای دبیرستان، دم در قسمت ورودی و با کاشیکاری، کتیبه‌ای نصب شده بود روی آن شعر زیبایی از فردوسی در خط زیبایی نوشته شده بود و ما روز از زیر این کتیبه عبور می‌کردیم. در این لحظه، همان شعر یکدم یاد آمد و گفتفم: «توایا بود هر که دانا بود به دانش دل پیر برتا بود استاد مجدداً به من افرین گفت.نگران بودم که اگر سبزآواز دیگری بکند، یارای جواب گفتن ندارم.اما خوشبختانه به من دستور نداشتند تا از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم که توانستم در روز سبزآواز دبیر تازه وارد جواب درست و مناسب بدهم و از تشویق او در مقابل همکلاسی‌هایم، سرشار از شور و شغف و غرور خاصی شدم.

پس از این گفتگویی کوتاه آقای ریاحی با من، ایستادن خود به خطا شروع به صحبت درباره شخصیت و مقام شاعر نامدار ایران، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی و کتاب شاهنامه‌اش کرد و سخنانی درباره فهم درست ما دانش آموزان از فردوسی و شاهنامه بیان کرد و در خاتمه اظهار داشت: «بیجهاد، موضوع انشاء برای هفته آینده «فردوسی» شاعر بزرگاندازه ایران باشد».

کلاس با تواضعن رنگ تفریح به پایان رسید.ولی نشاط و شیرینی آن ساعت درس انشاء در حضور آقای ریاحی و شاگردان وطراره آن سیاست درس انشاء پس از ۷۰ سال که از آن تاریخ می‌گذرد برای من فراموش نشدنی است.

تا هفته دیگر، فرصت کافی بود که انتشایی درباره فردوسی بنویسم.که مورد قبول استاد واقع شود و خود را در دل او جای دهم و باز مورد تشویق و تحسین قرار گیرم.

در خاتومه من کسی نبود که در این باره از او برای نوشتن انشاء کمک بگیرم. پدرم در ده سالگی، زمانی که در کلاس چهارم ابتدائی بودم(سال۱۲۳۴)فوت کرده بود. مادرم گرجی که شخصیت فرهنگی و آموزگار بود، بضاعت ادبی چندانی نداشت که در این باره به من کمک کند.

برای نوشتن انشاء به یاد کتابخانه مجهز دبیرستان حکیم نظامی خودمان افتادم که به آنجا مراجعه و از گنجینه کتاب‌های آن کتابخانه برای نوشتن انشای خود در باره فردوسی استفاده کنم.

یک روز صبح زود به کتابخانه مراجعه کردم. کتابدار کتابخانه محترم، محمد علی احمدی بود که با لباسی مرتب و عینکی بر چشم، در پشت میز کتابخانه نشسته بود.

وارد شدم و سلام کردم و از او خواستم کتابی به من بدهد که بتوانم از آن برای انشای خود در باره فردوسی استفاده کنم. او از قفسه کتابخانه، دو کتاب برای من آورد. یکی «شاهنامه فردوسی» و دیگری کتابی به رت تحت عنوان «فردوسی شاعر نامی ایران». کتاب دوم، شرح احوال حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بود. دقیقاً همان کتابی بود که مورد من برای نوشتن انشاء نیاز داشتم.

دو کتاب را گرفته و در گوشه‌ای از کتابخانه نشستفم و بلاایلی آن قسمت‌های مورد نیاز انشای خود را استخراج کردم. گاه به کتاب شاهنامه مراجعه می‌کردم و شعر مناسبی را یافته و آن را جایی انشای خود می‌کردم. ساعت کار کتابخانه آن روز به پایان رسید. روزهای دیگر مجدداً مراجعه و کتاب را در دستم کردم و از قسمت‌های لازم استفاده کردم.

شروع و مقدمه انشای من همان شعری بود که در روز وروزو آقای ریاحی به کلاس من هدیه داده بودم. به دانش دل پیر برتا بود

در حدود دو صفحه از آن کتاب استفاده کردم. و برای جلا دادن به انشایی خود، دنبال شعری مناسب می‌گشتم که اخلاقی – اجتماعی باشد. آن را کتاب شاهنامه پیدا کردم.

شیی که فرادی آن روز زنگ گذاش ما بود، از خوشحالی خواب نمی‌دود و دلم می‌خواست فردا آقای ریاحی مرا پای تخته احضار کند و بگوید که من انشایم را بخوانم. زمانی که فکر می‌کردم اگر فردا استاد مرا برای خواندن انشاء، دعوت کند،مگر دگرگون می‌شد و این یک هفته خود را بر باد رفته می‌دانستم.

## به مناسبت ۲۵ اردیبهشت پاسداشت روز زبان فارسی و گر امیداشت حکیم طوس

# دکتر ریاحی؛ فردوسی شناس معاصر

خوب به خاطر دارم آن روز یکشنبه بود و برف زیادی در شهر

قم پاریله بود و به سختی خود را به دبیرستان رساندم. آقای ریاحی در هفته، روزهای شبیه و یکشنبه، به مدت ده ساعت در دبیرستان ما تدریس داشتند و مابقی هفته را در تهران، برای کسب درجه دکتری خود به تحصیل اشتغال داشتند.

آن روز صبح، لباسی مرتب‌تر از هر روز پوشیدم که بیشتر در چشم استاد جلب توجه کنم! خوشبختانه در نیمکت جلو کلاس و مقابل میز جایگاه استاد بودم و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گشتم!

ساعت موعود فرا رسید. مبصر کلاس با گفتن کلمه «بریا» هم‌کلاسی‌ها را به ایستادن برای ورود آقای ریاحی فراخواند. همه برخاستند و اسناد دستور نشستند.
آقای ریاحی طبق روال همیشهگی، از روی دفتر نمره کلاسی، حاضر و غایب کرد.

من بدون دلیل ایستاده بودم که بیشتر جلب توجه کنم. ناگهان نگاه او به من خیره شدف و برای خواندن انشاء، مرا به پای تخته فراخواند. از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم و به مقصود خود رسیدیم. بودم. سکوتی کلاس را فرا گرفته بود. آقای ریاحی اجازه خواندن انشاء را به من داد. با همان شعر توانا بودف...

مقدمه انشاء نوشته بودم. شروع به خواندن کردم. ضمن خواندن انشاء، زیر چشمی استاد را نگاه می‌کردم و در چهره او عکس‌العملش را تماشا می‌کردم که واکنش او چگونه است. در چهره استاد، شغف و شور و وجد می‌دیدم و هر بخشی را که می‌خواندم، مکث کوتاهی می‌کردم تا بتوانم بهر آقای ریاحی و عکس‌العمل او را بیشتر ببینم که آیا مطالب این انشاء، مورد پسند او هست یا نه؟

از انشعار فردوسی بین نوشته‌های من خوشش آمده بود که مناسب و بجا بود. پس از خاتمه خواندن انشاء، به من افرین گفت و از من خواست که اوراق انشاء را تحویل او دهم. آقای ریاحی با ورق زدن صفحات و مروری بر نوشته‌های من در پائین صفحه آخر نوشت: بسیار خوب. یک نمره ۱۸ به انشاء و ۲ نمره به خط ما داد که جمعاً ۲۰ نمره می‌شد. ناگفته نماند که نزدیک به چندین بار، انشاء را پاکتوییس یک‌بار بعد از هر خط و خوانا باشد تا اگر آقای ریاحی آن را ببیند، بیشتر خوشش بیاید.

شوق و شغفی که پس از خواندن انشاء، تشویق استاد با دادن نمره بیستف، به من داده بود، برای من فراموش نشدنی و ناگفتنی است و باور کنید که تا چندین شب از خوشحالی خوابم نمی‌دود.

مردن توجه قرار گرفتن انشای من در آقای ریاحی و تحلیلات فراموش بین هم‌کلاسی‌هایم، برای من یکی از ساعات و لحظات فراموش نشدنی دوران تحصیل در دبیرستان حکیم نظامی قم است. محل زندگی آقای ریاحی در روز ووزی که در قم بود، هتلی بود که در نزدیک دبیرستان ما قرار داشت و نام آن «هتل آرم» بود. تنها این مدرن و شیک آن روزها در قم، فاصله تنه از دبیرستان، حدود ۴۰۰-۵۰۰ متر بود که این فاصله را خود ایستاده طی می‌کردم.

مسن اکثر اوقات ظهر یا عصر در پایان درس کلاسی‌ها کمین می‌کردم که برای رفتن به محل، زمانی که ایشان را به راه می‌افتند، در معیت او باشمف و همراه من از این همراهی با او مصاحبت با این انسان فرهیخته بود. آقای ریاحی هم این همراهی و مصاحبت را پذیرا بود و من از این فرصت و تفایق که در طول راه او با بودم، احساس آرامش و خوشی کرده و لذت می‌بردم.

استاد پس از ۲ سال یا کمی بیشتر، از دبیرستان ما به تهران منتقل گردید تا برای دریافت دکتری ادبیات فارسی، دانش نامه خود دهد. اما را ترک گفت و حرایات خوبی برای من باقی گذاشت.

پس آموزگار منسب می‌شادی و به پاس تشن آفون احیای نوست در دوره دهم دبیرستان، بعد از آقای ریاحی، دبیران ادبیات فارسی، آقایان حسن سادات ناصری، ایرحمن بزرگدزی، ابوالفضل مصفا، و استاد علی‌اصغر فقیهی، جانشینان آقای ریاحی شدند که آنها هم در آن تاریخ درجه دکترا نداشتند: اما دبیران فاضل و دانشمند و لایفی بودند و بعدها نیز هر کدام از استادان طراز اول دانشگاه تهران شدند و صاحب تألیفات پژوهشی و علمی در نوع خود برجسته و ممتاز. به کسب درجه دکترا نیز نائل گردیدند.

در سال ۱۳۳۳ تحصیل من در دبیرستان حکیم نظامی قم در رشته ششمی پیچان رسید و در کنکور پزشکی شرکت و وارد این رشته شدم. از سال ۱۳۳۱ تا سال ۱۳۶۸ بمدت ۳۷ سال بین من شاگرد و استاد دکتر محمد امین ریاحی، جدایی افتاد. در سال ۱۳۶۸ بعد از اولین سال تشکیل انشای دانش آموزندگان دبیرستان حکیم نظامی قم که دبیران پیشین بود و عنوان همایش «تجلیل از مقام معلم» بود، به یاد دکتر ریاحی افتادم و فکر کردم که وجوش در این سالگرد، به یاد دکتر ریاحی قدیم و فکر جغدلی می‌توانم‌تناسب و بجا و زینبند باشد. می‌توانم از راهمایی و ارشادت ایشان در زمان برنامه‌های این انجمن، استفاده کنیم.

پس از تلقن به استاد، خود را معرفی کردم که علی محسنی کلاسی‌اش هستم. شاگرد قدیمی شما در دبیرستان حکیم نظامی قم در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰، اجازه فرمایید وقت و زمان مناسبی را که صلاح می‌دانید تعیین نموده که خدمت برسم. در پشت تلقن احساس کردم، همانقدر که من تمایل به این ملاقات داشتم، آقای دکتر ریاحی هم مایل به ملاقات با شاگرد قدیمی خود بود. این تقاضا مورد قبول استاد واقع شد و روزی را برای ساعت ۱۰ صبح برای این ملاقات قرار دادند.

## شادروان «دکتر محمد امین ریاحی» سال‌های طولانی از عمر و جوانی خود را به پژوهش و تحقیق در مورد فردوسی و شاهنامه اختصاص داد و آثار و مقالات متعدد و ارزشمندی در این مورد به یادگار گذاشت و بی‌جهت نبود که تقریباً ۵۰ سال پیش به ریاست بنیاد شاهنامه‌شناسی منصوب گردید

در فکر آن بودم که در روز ملاقات دست خالی به منزل استاد نروم. عشق و علاقه استاد به فردوسی و شاهنامه به خاطرم آمد. پس به بچه‌های سبز و خرم داشت گزینشتم و از چند بله بالا رفتم و استاد باشد، تهیه و به او هدیه کنم.

به آدرسسی که داشتم، از خیابان دکتر علی شریعتی گذشتم و وارد خیابان خواجه عبدالله انصاری شدم. خیابان ابوذر غفاری را پیدا کرده و وارد خیابان ششم و به ۶ پلا یافتم. رنگ در را زدم. در باز شد و هنوز وارد خانه نشده بودم که پشت در حیاط، خود استاد دیدم که به پیشواز من من آمده بود. من سرشده این بزرگواری شدم؛ چون در خانه که باز شد، من خود می‌توانستم داخل ساختمان شوم و هیچ انتظاری از این مهم محبت و بزرگواری نداشتفم.

ساختمانی قدیمی در دو طبقه بود و هیچ آثاری از مظاهر ساختمان‌های جدید و لوکس در آن دیده نمی‌شد. از داخل حیاط که بچه‌های سبز و خرم داشت گزینشتم و از چند بله بالا رفتم و وارد هال ساختمان شدم. استاد مرا به اتاق پذیرایی هدایت کرد. اتاقی که با تزئینات و مبلمان ساده داشتف، در دیوارش مزین به یکسری عکس‌های خانوادگی و همهمین مجسمه فردوسی که روی طاقچه مشاهده می‌شد. در روی میبل قرار گرفتم. اما استاد مرا نزدیک خود فرا خواند. فهمیدم که به علت سبکی شدید گوش‌ها را می‌زدیدم که خودم فراتواند که صحبت‌های ما بهتر بشوند. پس در فاصله نزدیکی کنار استاد قرار گرفتم.

به جرأت می‌توانم بگویم که آن روز ملاقات استاد، آن هم پس از ۳۷ سالف دوری، یکی از بهترین روزهای زندگی من و فراموش نشدنی است.

پس از آن حال و احوالریسی‌های متعارف، استاد به طور گذرا و مختصر، از روزهای جدایی از دبیرستان حکیم نظامی قم (سال ۱۳۳۱) تا آن روز (۱۳۶۸) و گذشت ۳۷ سال سخن گفت و به ذکر خاطرات و مشاغل و خرم داشت گزینشتم و از دستا در دانشگاه تهران و تارباست و تصدی سازمان کتاب‌های درسی، کاردار فرهنگی سفارت ایران در ترکیه، و ریاست بنیاد شاهنامه پس از درگذشت مجتبی مینوی که از اهم مشاغل کاربان استاد در این ۳۷ سال بوده است. همچنین تألیف و تصنیف حدود ۲۰ جلد کتاب (تا ۱۳۶۸) با ارزش علمی و

## وادی ادبیات

## به مناسبت ۲۵ اردیبهشت پاسداشت روز زبان فارسی و گر امیداشت حکیم طوس

# دکتر ریاحی؛ فردوسی شناس معاصر

خوب به خاطر دارم آن روز یکشنبه بود و برف زیادی در شهر

قم پاریله بود و به سختی خود را به دبیرستان رساندم. آقای ریاحی در هفته، روزهای شبیه و یکشنبه، به مدت ده ساعت در دبیرستان ما تدریس داشتند و مابقی هفته را در تهران، برای کسب درجه دکتری خود به تحصیل اشتغال داشتند.

آن روز صبح، لباسی مرتب‌تر از هر روز پوشیدم که بیشتر در چشم استاد جلب توجه کنم! خوشبختانه در نیمکت جلو کلاس و مقابل میز جایگاه استاد بودم و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گشتم!

ساعت موعود فرا رسید. مبصر کلاس با گفتن کلمه «بریا» هم‌کلاسی‌ها را به ایستادن برای ورود آقای ریاحی فراخواند. همه برخاستند و اسناد دستور نشستند.
آقای ریاحی طبق روال همیشهگی، از روی دفتر نمره کلاسی، حاضر و غایب کرد.

من بدون دلیل ایستاده بودم که بیشتر جلب توجه کنم. ناگهان نگاه او به من خیره شدف و برای خواندن انشاء، مرا به پای تخته فراخواند. از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم و به مقصود خود رسیدیم. بودم. سکوتی کلاس را فرا گرفته بود. آقای ریاحی اجازه خواندن انشاء را به من داد. با همان شعر توانا بودف...

مقدمه انشاء نوشته بودم. شروع به خواندن کردم. ضمن خواندن انشاء، زیر چشمی استاد را نگاه می‌کردم و در چهره او عکس‌العملش را تماشا می‌کردم که واکنش او چگونه است. در چهره استاد، شغف و شور و وجد می‌دیدم و هر بخشی را که می‌خواندم، مکث کوتاهی می‌کردم تا بتوانم بهر آقای ریاحی و عکس‌العمل او را بیشتر ببینم که آیا مطالب این انشاء، مورد پسند او هست یا نه؟

از انشعار فردوسی بین نوشته‌های من خوشش آمده بود که مناسب و بجا بود. پس از خاتمه خواندن انشاء، به من افرین گفت و از من خواست که اوراق انشاء را تحویل او دهم. آقای ریاحی با ورق زدن صفحات و مروری بر نوشته‌های من در پائین صفحه آخر نوشت: بسیار خوب. یک نمره ۱۸ به انشاء و ۲ نمره به خط ما داد که جمعاً ۲۰ نمره می‌شد. ناگفته نماند که نزدیک به چندین بار، انشاء را پاکتوییس یک‌بار بعد از هر خط و خوانا باشد تا اگر آقای ریاحی آن را ببیند، بیشتر خوشش بیاید.

شوق و شغفی که پس از خواندن انشاء، تشویق استاد با دادن نمره بیستف، به من داده بود، برای من فراموش نشدنی و ناگفتنی است و باور کنید که تا چندین شب از خوشحالی خوابم نمی‌دود.

مردن توجه قرار گرفتن انشای من در آقای ریاحی و تحلیلات فراموش بین هم‌کلاسی‌هایم، برای من یکی از ساعات و لحظات فراموش نشدنی دوران تحصیل در دبیرستان حکیم نظامی قم است. محل زندگی آقای ریاحی در روز ووزی که در قم بود، هتلی بود که در نزدیک دبیرستان ما قرار داشت و نام آن «هتل آرم» بود. تنها این مدرن و شیک آن روزها در قم، فاصله تنه از دبیرستان، حدود ۴۰۰-۵۰۰ متر بود که این فاصله را خود ایستاده طی می‌کردم.

مسن اکثر اوقات ظهر یا عصر در پایان درس کلاسی‌ها کمین می‌کردم که برای رفتن به محل، زمانی که ایشان را به راه می‌افتند، در معیت او باشمف و همراه من از این همراهی با او مصاحبت با این انسان فرهیخته بود. آقای ریاحی هم این همراهی و مصاحبت را پذیرا بود و من از این فرصت و تفایق که در طول راه او با بودم، احساس آرامش و خوشی کرده و لذت می‌بردم.

استاد پس از ۲ سال یا کمی بیشتر، از دبیرستان ما به تهران منتقل گردید تا برای دریافت دکتری ادبیات فارسی، دانش نامه خود دهد. اما را ترک گفت و حرایات خوبی برای من باقی گذاشت.

پس آموزگار منسب می‌شادی و به پاس تشن آفون احیای نوست در دوره دهم دبیرستان، بعد از آقای ریاحی، دبیران ادبیات فارسی، آقایان حسن سادات ناصری، ایرحمن بزرگدزی، ابوالفضل مصفا، و استاد علی‌اصغر فقیهی، جانشینان آقای ریاحی شدند که آنها هم در آن تاریخ درجه دکترا نداشتند: اما دبیران فاضل و دانشمند و لایفی بودند و بعدها نیز هر کدام از استادان طراز اول دانشگاه تهران شدند و صاحب تألیفات پژوهشی و علمی در نوع خود برجسته و ممتاز. به کسب درجه دکترا نیز نائل گردیدند.

در سال ۱۳۳۳ تحصیل من در دبیرستان حکیم نظامی قم در رشته ششمی پیچان رسید و در کنکور پزشکی شرکت و وارد این رشته شدم. از سال ۱۳۳۱ تا سال ۱۳۶۸ بمدت ۳۷ سال بین من شاگرد و استاد دکتر محمد امین ریاحی، جدایی افتاد. در سال ۱۳۶۸ بعد از اولین سال تشکیل انشای دانش آموزندگان دبیرستان حکیم نظامی قم که دبیران پیشین بود و عنوان همایش «تجلیل از مقام معلم» بود، به یاد دکتر ریاحی افتادم و فکر کردم که وجوش در این سالگرد، به یاد دکتر ریاحی قدیم و فکر جغدلی می‌توانم‌تناسب و بجا و زینبند باشد. می‌توانم از راهمایی و ارشادت ایشان در زمان برنامه‌های این انجمن، استفاده کنیم.

پس از تلقن به استاد، خود را معرفی کردم که علی محسنی کلاسی‌اش هستم. شاگرد قدیمی شما در دبیرستان حکیم نظامی قم در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰، اجازه فرمایید وقت و زمان مناسبی را که صلاح می‌دانید تعیین نموده که خدمت برسم. در پشت تلقن احساس کردم، همانقدر که من تمایل به این ملاقات داشتم، آقای دکتر ریاحی هم مایل به ملاقات با شاگرد قدیمی خود بود. این تقاضا مورد قبول استاد واقع شد و روزی را برای ساعت ۱۰ صبح برای این ملاقات قرار دادند.

علت را جویا شدم. اظهارداشت این مطلب را که در یکی از روزنامه‌های صبح نوشته شده بخوان... مطلبی به صورت سریال که هر روز نوشته می‌شد. در آن شماره، مطالبی ناروا و اهانت‌آمیز به دکتر ریاحی نسبت داده شده بود که من هم از خواندن آن ناراحت شدم و الحق استاد دکتر ریاحی، شایسته و سزوار آن نسب‌های ناروا و اهانت‌آمیز نبود.

پس از خواندن آن مطلب روزنامه گفت:«من چند صفحه در رد آن مطلب کذب و تهمت‌آمیز ناروا که به من نسبت داده شده نوشتم که برای چاپ به آن روزنامه بفرستم و آن لقب‌های ناروای که به من نسبت داده شده را تکذیب کنم. اما نمی‌توانم این مطلب را اگر به روزنامه مزبور بفرستم، چاپ می‌کنند یا نه؟».

در جواب استاد و برای تسکین آلام و آرامش ایشان گفتفم: شما بفرستید، اگر چاپ کردند که فیه المراد؛ و اگر چاپ نکردند خوانندگان آن روزنامه و مردم ایران، شما را می‌شناسند و یقین دارند که مطلب نوشته شده در آن روزنامه، کذب محض است.

این اقرا و تهمت‌ها به شما نمی‌چسبد. فردای آن روز، استاد دکتر ریاحی، مطلب خودف را در چند صفحه برای روزنامه اطلاعات می‌فرستند. نامه چند صفحه‌ای دکتر ریاحی سریعاً خدمت آقای ریاحی رسید. مدیریت محترم روزنامه اطلاعات می‌رسد و کسب تکلیف دعائی، مدیریت محترم روزنامه اطلاعات می‌رسد و کسب تکلیف برای چاپ می‌خواهند.

آقای دعائی از این اتفاق و چاپ مطلب ناروا درباره دکتر ریاحی، ناراحت می‌شود و دستور قطع شدن مطلب را که به صورت سریال هر روز بود، داده می‌شود. بعد ده دستور چاپ تمام مطلب استاد ریاحی را بدون حذف هیچ قسمتی از آن می‌دهند. چاپ نوشته دکتر ریاحی، آن به بدون حذف هیچ قسمتی از آن استاد را خوشحال کرد و باعث آرامش و تسلی خاطر ایشان گردید.

اینجای مناسبت نیست که قسمتی از آن نامه دکتر ریاحی را که در روزنامه اطلاعات اردیبهشت ۱۳۷۵ چاپ شده است، بیاورم:
«... من در این ۱۷ سال (۱۳۵۸ – ۱۳۷۵) بعد از انقلاب قدم

به خارج از ایران ننهادم، و حتی دعوت‌های گزنامدت کنگره‌ها و دانشگاه‌های خارج را پذیرفتم و با تحقیقات ارزنده خود بر غنای فرهنگ اسلامی ایران افزودم.۲۲ جلد کتاب (تا سال ۱۳۷۵) تألیف و چاپ کردم که بعضی از آنها هم به چاپ رسیده و مندرجات آنها در دائرالمعارف‌های معتبر داخل و خارج مورد استفاده قرار گرفته است. می‌توانم بگویم که این نامه دکتر ریاحی را که به مناسبت این تحقیقات، موفق بـه دریافت لوح تقدیر از رئیس‌جمهوری شـدم [زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی] که در آن آمده است: ... اهتمام ارزنده شما که نشانه بارزی است از عنایت والای شما به فعالیت‌های فنیج فرهنگی و علمی به وظیفه خطیر اهل قلم و عالمان متعهد، در خور آج و احترام مبستر است. من در ملت ایران، از شما به سبب سهمی که در این امر مهم و خطیر داشته‌اید، قدردانی می‌کنم».

سردبیر محترم! حالا چه می‌فرمایید... تشخیص مقام رسمی ریاست جمهوری و قدردانی ایشان به نام ملت ایران از خدمات من معتبر است یا افتخاری چندان حساس قدری که در اطلاعات و مناسبت این تحقیقات، موفق بـه دریافت لوح تقدیر از رئیس‌جمهوری شـدم [زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی] که در آن آمده است: ... اهتمام ارزنده شما که نشانه بارزی است از عنایت والای شما به فعالیت‌های فنیج فرهنگی و علمی به وظیفه خطیر اهل قلم و عالمان متعهد، در خور آج و احترام مبستر است. من در ملت ایران، از شما به سبب سهمی که در این امر مهم و خطیر داشته‌اید، قدردانی می‌کنم».

سردبیر محترم! حالا چه می‌فرمایید... تشخیص مقام رسمی ریاست جمهوری و قدردانی ایشان به نام ملت ایران از خدمات من معتبر است یا افتخاری چندان حساس قدری که در اطلاعات



دکتر علی محسنی کاشانی

به این کار کردم و باعث ناراحتی

آقای دعائی از من پرسیدند که: «شما می‌دانید به جبران این عمل، چه کار من می‌توانم بکنم که جبران ناراحتی ایشان بشود؟». در جواب گفت:«اگر در سالن روزنامه اطلاعات برای ایشان بزرگداشتی بگردد و ابداء و دانشمندان و بزرگان علم و ادب را شما دعوت کنید، من هم گروهی از شاگردان استاد را دعوت می‌کنم. اینجوری به گمانم خاطر استاد شاد و خوشحال می‌شود».

آقای دعائی، پاسخ مثبت و مساعد به پیشنهاد من دادند. منتهی به علت مشغله فراوان ایشان، مدتی این امر به یوته فراموشی رفت تا این که در سال ۱۳۸۵ برای تاریخ شانزدهم بهمن، همایش دانش آموختگان دبیرستان حکیم نظامی قم در شه‌ریور ۱۳۸۵ نیاز به مکانی برای تشکیل همایش بود. عنوان همایش، تجلیل از مقام معلم بود.

به فکر افتادم که مجدداً از آقای دعائی کمک بگیرم و سالن همایش روزنامه را بخواهم. نگران بودم که ایشان با درخواست من موافقت نکنند، یا اگر هم موافقت کنند، مرا به حسابداری روزنامه اطلاعات حواله دهند که هزینه آن برای انجمن مسکنین بود. دلم می‌خواستف پس از موافقت، دستور دهند وجهی بابت این کار بپردازم.

روزها و هفته‌ها در این فکر بودم که به چه نحوی این درخواست را به ایشان بگویم، ولی راه‌حلی پیدا نمی‌کردم تا این که یک روز دیوان حافظ که مقابلفم بود، نظر مرا جلب کرد. پیش خود گفتم تلقائی به دیوان حافظ که هر غزلی که آمد از روی آن غزل اقدام به درخواست خود می‌کنم.

این غزل آمد:

المنه الله که در میکده بازاست

زآنکه مرا بر در او روی نیاز است

بار غم مجنون و خم طره لیلی

رخساره محمود و کف پای اياز است

این فال را مناسب و نیک دانستم. به جنب آقای دعائی تلقن کردم و پس از خواندن فال حافظ، درخواست خود را عنوان کردم.

(به ایشان به شوخی گفتم که در این غزل، مشخص است که منظور از محمود، شما هستید، نه سلطان محمود غزنوی!)

این بزرگوار با آغوش باز موافقت خود را در واگذاری سالن همایش‌های روزنامه اطلاعات برای مراسم فرهنگی و علمی گردمایندفم. روزنامه اعلام کردند و ضمناً فرمودند که به حسابداری هم دستور می‌دهم وجهی دریافت نکنند.

چون چندی پیش موافقت خود را با بزرگداشت دکتر ریاحی اعلام نموده بودند، فرصت را غنیمت دانسته، از ایشان اجازه خواستم که هم‌اکنون همایش تجلیل و بزرگداشت دکتر ریاحی در این اجلاس (به ایشان به شوخی گفتم که در این غزل، مشخص است که منظور از محمود، شما هستید، نه سلطان محمود غزنوی!)

این بزرگوار با آغوش باز موافقت خود را در واگذاری سالن همایش‌های روزنامه اطلاعات برای مراسم فرهنگی و علمی گردمایندفم. روزنامه اعلام کردند و ضمناً فرمودند که به حسابداری هم دستور می‌دهم وجهی دریافت نکنند.

چون چندی پیش موافقت خود را با بزرگداشت دکتر ریاحی اعلام نموده بودند، فرصت را غنیمت دانسته، از ایشان اجازه خواستم که هم‌اکنون همایش تجلیل و بزرگداشت دکتر ریاحی در این اجلاس (به ایشان به شوخی گفتم که در این غزل، مشخص است که منظور از محمود، شما هستید، نه سلطان محمود غزنوی!)

این بزرگوار با آغوش باز موافقت خود را در واگذاری سالن همایش‌های روزنامه اطلاعات برای مراسم فرهنگی و علمی گردمایندفم. روزنامه اعلام کردند و ضمناً فرمودند که به حسابداری هم دستور می‌دهم وجهی دریافت نکنند.

چون چندی پیش موافقت خود را با بزرگداشت دکتر ریاحی اعلام نموده بودند، فرصت را غنیمت دانسته، از ایشان اجازه خواستم که هم‌اکنون همایش تجلیل و بزرگداشت دکتر ریاحی در این اجلاس (به ایشان به شوخی گفتم که در این غزل، مشخص است که منظور از محمود، شما هستید، نه سلطان محمود غزنوی!)

این بزرگوار با آغوش باز موافقت خود را در واگذاری سالن همایش‌های روزنامه اطلاعات برای مراسم فرهنگی و علمی گردمایندفم. روزنامه اعلام کردند و ضمناً فرمودند که به حسابداری هم دستور می‌دهم وجهی دریافت نکنند.

چون چندی پیش موافقت خود را با بزرگداشت دکتر ریاحی اعلام نموده بودند، فرصت را غنیمت دانسته، از ایشان اجازه خواستم که هم‌اکنون همایش تجلیل و بزرگداشت دکتر ری

























**نصر الله: صهیونیست‌ها نمی‌توانند به حضور ایران و حزب الله در سوریه پایان دهند**

سرویس خارجی: سید حسن نصرالله دبیرکل حزب الله طی سخنانی در سالروز شهادت «سید مصطفی بدرالدین» از فرماندهان بزرگ مقاومت لبنان، گفت: سید بدرالدین نماینده ما در نبرد سوریه در کنار ارتش سوریه و برادران ایرانی و گروه‌های مقاومت بود و دوشادوش فرمانده شهید حاج قاسم سلیمانی در نبردهای سوریه حضور داشت.

مشکل سوریه برای پروژه و طرح آمریکایی – سعودی – صهیونیستی، مشکل شخص نبود و حتی آنها مشکلی با ادامه ریاست جمهوری بشار اسد نداشتند.البته در صورتی که هویت و مواضعش تغییر کند. سوریه در برابر همه فشارها مقاومت کرد و تسلیم نشد، به همین سبب استیکار و مردودارش در جهان برای به زانو درآوردن آن وارد عمل شدند. هدف از پروژه آمریکایی – اسرائیلی – سعودی این بود که سوریه از فلسطین و جولان چشم پوشی کند بنابراین ما باید برای مقابله با این پروژه و طرح توطئه آمیز به سوریه می‌رفتیم، هر چند تبعات و پیامدهای این تصمیم را درک می‌کردیم. فرمانده ما در نبردهای سوریه، شهید بدرالدین بود که آخرین روزهای عمرش در زندگی بهجادی اش را آنجا سپری کرد. وی افزود: سوریه در جنگی که علیه آن به راه افتاد، پیروز شد و اکنون فقط نبردهایی پراکنده در این کشور وجود دارد. سوریه از تجزیه و طرح توطئه آمیزی نجات یافت که پول های هنگفت و سلاح‌های فراوان و ده‌ها هزار فرد مسلح برای آن هزینه شد. سوریه توانست به لطف ایستادگی رهبری، ملت و ارتش خود در جنگ به پیروزی برسد. آنها پس از ناتوانی در دستیابی به اهداف خود از طریق نظامی در سوریه تلاش کردند از طریق سیاسی به اهداف خود دست یابند اما سوریه تا کنون در نبرد سیاسی هم با وجود جنگ روانی و محاصره ای که با آن رویور است، به پیروزی رسیده است. نصرالله گفت: این فهم و درک ما و برادران مان در ایران از شرایط سوریه و هدف از ایجاد جنگ جهانی علیه سوریه بود ضمن اینکه ایران هرگز در امور سوریه دخالت نمی‌کند. نصرالله گفت: هنگامی که جنگ علیه سوریه شکست خورد و تروریست‌هایشان شکست خوردند، اسرائیلی‌ها این نکته را درک کردند که این هدفشان شکست خورده به همین سبب هدف دیگری را که مربوط به خطرات جدید است، دنبال کردند. وی افزود: آنکه ایران، سوریه، ونزوئلا، غزه و یمن را محاصره کرده، حالا خود از پیامدهای ویروس کرونا رنج می‌برد. وی اظهارات وزیر جنگ رژیم صهیونیستی را کذب و تلاشی برای انحراف افکار عمومی دانست و گفت که صهیونیست‌ها نمی‌توانند به حضور مستشاری ایران و نیروهای حزب‌الله در سوریه پایان دهند؛ چرا که حضور در سوریه تصمیم رهبران سوریه بوده و حضور این نیروها به درخواست دمشق بوده است.

نصرالله در ادامه سالروز شهادت شهید امیرالمؤمنین علی (ع) را به مسلمانان و شیعیان تسلیت گفت و افزود: این حادثه همچنان دارای پند و عبرت است (امام علی) با قدرت در برابر اولین پادشاه خطرناک تکفیری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، محکومیت تجاوز آشکار حفر و مجازات هجری به دست یکی از خوارج یعنی فرقه تکفیری رخ داد که علیه خلیفه مسلمین در مسجد خدا و محل رخ داد که با ضربه شمشیر فرق مبارک امیرالمؤمنین(ع) را شکافت و این ضربه به شهادت ایشان منجر شد. این گروه خیلی از مردم را به خاطر کمترین شبهه شکته و جنایت‌های زیادی مرتکب شده است. مقابله با این گروه نیازمند رهبری بزرگ بود تا در برابر آن بایستد. این پلایده در سال‌های اخیر بازگشت و تفکر تکفیری، دو روز قبل نیز در کابل بیمارستان زنان و زایمان را هدف قرار داد.

## درخواست دولت قانونی لیبی از شورای امنیت برای مجازات نیروهای حفر

سرویس خارجی: «محمد طاهر سیال» وزیر امور خارجه دولت وفای ملی لیبی با ارسال نامه‌ای به شورای امنیت سازمان ملل متحد درخواست مجازات نیروهای وابسته به «زئال» خلیفهٔ حفر» به خط سبک موسیقی به سارنخانه‌های ترکیه و आफمانگا سبیر ایتالیا در طرابلس شد.

سیال به نامه به شورای امنیت گفت: حمله به مقر هیأت‌های دیپلماتیک نقض آشکار منشور سازمان ملل و دو توافقنامهٔ وین درباره روابط دیپلماتیک است. وی افزود: ما شورای امنیت را در برابر مسئولیت تاریخی خود در انجام وظایفش برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، محکومیت تجاوز آشکار حفر و مجازات مجریان و حامیان این حمله قرار می‌دهیم.از سوی دو نشستی که وزرای دفاع ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا از طریق ویدئوکنفرانس برگزار کردند این اتحادیه مجدداً خواسته خود را برای پایان دادن به درگیری‌ها در لیبی مطرح و بر عزم خود برای ادامه اجرای ممنوعیت اعمال شده توسط سازمان ملل در خصوص صادرات سلاح به لیبی تأکید کرد.

## ونزوئلا ۴۰ مظنون به ارتباط با حمله تروریستی اخیر آمریکا را دستگیر کرد

سرویس خارجی: دستگاه امنیتی ونزوئلا از دستگیری ۴۰ مظنون دیگر در ارتباط با ترورریست‌های که هفته گذشته قصد عملیات خرابکارانه در وزیر امور خارجه را داشتند، خبر داد.

نیروهای امنیتی ونزوئلا نیز ۴۰ نفر را در ۳۵ مایلی

«کاراکاس» پایتخت ونزوئلا دستگیر کردند. در حساب

نویسنری «فانکلس مالدورو» رئیس جمهور ونزوئلا آمده‌است که این افراد برای شورش و ترور آشور شده بودند. «جرون

گوریو» نظامی سابق عضو نیروهای ویژه آمریکا اخیراً اذعان کرد که فرماندهی مأموریت مخفی علیه مالدورو را با حمایت

«خوان گولیدو» رهبر خود خوانده ونزوئلا برعهده داشته‌

است.

روز یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات

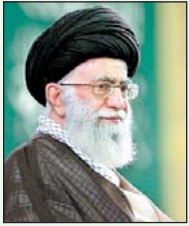
روزی یکشنبه این هفته نیز یک مقام نظامی ارشد ونزوئلا

از دستگیری هشت تن دیگر در همین رابطه خبر داد. ارتش

ونزوئلا هم روز شنبه اعلام کرد که چند روز بعد از عملیات



## خصلت های امیر المؤمنین



...امروز می خواهم روایتی را از کتاب «ارشاد» مفید برای شما بخوانم. البته متن حدیث را از کتاب «چهل حدیث» امام بزرگوارمان - که کتاب بسیار خوبی است - نقل می کنم؛ لیکن با ارشاد هم تطبیق کرده ام.

راوی می گوید که ما در خدمت امام صادق (ع) بودیم، صحبت امیرالمؤمنین شد. «و مدحه بما هو اهله»؛ امام صادق زبان به ستایش امیرالمؤمنین گشود و آن چنان که مناسب او بود، امیرالمؤمنین را مدح کرد. هر بخش از این روایت تقریباً به یک بعد از زندگی امیرالمؤمنین اشاره می کند؛ به زهد آن بزرگوار، عبادت آن بزرگوار و ....

اولین جمله ای که امام صادق در مقام تعریف از امیرالمؤمنین می گوید، این است: «وَاللَّهِ مَا أَكَلَ عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَطُّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ»؛ امیرالمؤمنین تا آخر عمر، یک لقمه حرام در دهان نگذاشت؛ یعنی اجتناب از حرام، اجتناب از مال حرام، اجتناب از دستاورد حرام. البته مراد، حرام واقعی است، نه آن حرامی که برای آن بزرگوار حکمش هم منجز نشده باشد؛ یعنی مشتبه را هم به خود نزدیک نکرد.

اینها را به عنوان دستورالعمل و سرمشق در عمل - و بالاتر از آن در فکر - برای ما بیان کرده اند. امام صادق و امام باقر و امام سجاد (ع) هم اعتراف می کنند که ما نمی توانیم این طوری زندگی کنیم. بحث بر سر این نیست که من یا شما بخواهیم این طور زندگی کنیم؛ نه، آن زندگی، قله را نشان می دهد.

معنای نشان دادن قله این است که همه باید به این سمت حرکت کنند. البته چه کسی می تواند به آن بالا برسد؟! در همین حدیث می خوانیم که امام سجاد فرمود: من قادر نیستم این گونه زندگی کنم.

«و ما عرض له امران قطعهما لله رضى الا اخذ بأشدهما عليه في دينه»؛ یعنی هر وقت دو کار و دو انتخاب در مقابل امیرالمؤمنین قرار می گرفت که هر دو مورد رضای خدا بود - نه این که یکی حرام و دیگری حلال باشد؛ نه، هر دو حلال باشد؛ مثلاً هر دو عبادت باشند - علی آن را که برای بدن او سخت تر بود، انتخاب می کرد؛ اگر دو غذای حلال بود، آن پست تر را انتخاب می کرد؛ اگر دو لباس جایز بود، آن پست تر را انتخاب می کرد؛ اگر دو کار جایز بود، آن سخت تر را برمیگزید.

«و ما نزلت برسول الله صلى الله عليه و آله نازلة قط الا دعاه فقدمه ثقة به»؛ هر وقت مسأله مهمی برای پیامبر پیش می آمد، پیامبر او را صدا می کرد و جلو می انداخت؛ چون به او اعتماد داشت و می دانست که او لا خوب عمل می کند، ثانیاً از کار سخت سرپیچی ندارد، ثالثاً آماده مجاهدت در راه خداست.

مثلاً در «لیله المبيت» - آن شبی که پیامبر مخفیانه از مکه به مدینه آمد - یک نفر باید در رختخواب پیامبر می خوابید. پیامبر علی را جلو انداخت. در جنگ ها، امیرالمؤمنین را جلو می فرستاد. در کارهای مهم - هر مسأله اساسی و مهمی که پیش می آمد - علی را جلو می انداخت: «ثقة به»؛ چون اطمینان داشت و می دانست که او بر نمی گردد؛ نمی لرزد و خوب عمل خواهد کرد.

صحبت از این نیست که امثال بنده - آدمهای حقیر و ضعیف - ادعا کنیم که می خواهیم این طوری عمل کنیم؛ نه، بحث از این است که ما باید در این جهت حرکت کنیم. انسان مسلمان پیرو علی، خطش باید این خط باشد و هر چه بتواند، جلو برود.

سپس فرمود: «و ما اطاق احد عمل رسول الله صلى الله عليه و آله من هذه الامة غيره»؛ هیچ کس از این امت طاقت این را نداشت که مثل پیامبر عمل کند، جز او. او بود که مثل پیامبر به همه جا می رفت. هیچ کس نمی توانست به دنبال پیامبر و پا جای پای آن حضرت حرکت کند. «و ان كان ليعمل عمل رجل كان وجهه بين الجنة والنار»؛ با همه این کارهای بزرگ و خدایسند و مؤمنانه، رفتار او مانند انسانی بود که بین خوف و رجا قرار دارد؛ از خدا می ترسید، گویی او را بین بهشت و جهنم قرار داده اند؛ در یک طرف بهشت را می بیند، و در طرف دیگر جهنم را؛ «يرجو ثواب هذه و يخاف عقاب هذه».

# شمس اطلاعات

پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۹ - ۲۵ و ۲۶ رمضان ۱۴۴۱  
۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۲ - سال نوی چهارم = شماره ۳۷۵۵۹

# رستگاری سحرگاه



## چگونگی ضربت خوردن حضرت



دکتر سید جعفر شهیدی

روایت های شیعی و برخی از روایت های اهل سنت نیز با آنچه ابن اعثم نوشته مطابقت دارد. به هر حال، امام را از مسجد به خانه بردند. دیری نگذشت که قاتل را دستگیر کرده و نزد او آوردند. بدو فرمود:

- «پسر ملجمی؟»

- «آری!»

- «حسن او را سیر کن و استوار ببند! اگر مُردم، او را نزد من بفرست تا در پیشگاه خدا با او خصمی کنم و اگر زنده ماندم یا می بخشم یا قصاص می کنم.»

ابن سعد نوشته است امام فرمود:

- «بدو خوراک نیکو دهید و در جای نرمش بیارمانید.»

و هم او نوشته است روزی که علی مردم را برای بیعت می خواند، ابن ملجم دوبار برای بیعت پیش آمد و علی او را راند. سپس فرمود از پیغمبر شنیدم او ریش مرا از خون سرم رنگین خواهد کرد. امام در آخرین لحظه های زندگی فرزندان خود را خواست و به آنها چنین وصیت کرد:

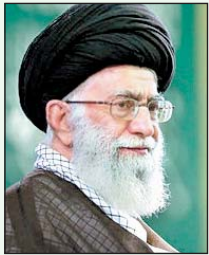
چگونگی ضربت خوردن حضرت علی (ع) در نوشته تاریخ نویسان پیشین یکسان نیست. در حالی که طبری و ابن سعد و دیگران نوشته اند: «چون [حضرت علی علیه السلام] از سایبانی که به مسجد می رسد، بیرون شد، ابن ملجم او را ضربت زد». یعقوبی که تاریخ او پیش از اینان نوشته شده گوید: «پسر ملجم از سوراخی که در دیوار مسجد بود، شمشیر بر سر او زد». اما نوشته ابن اعثم که هم عصر طبری است، با نوشته آنان مخالف است و با آنچه میان شیعیان مشهور است مطابق می باشد. وی چنین می نویسد:

«پسر ملجم شمشیر خود را برداشت و به مسجد آمد و میان خفتگان افتاد. علی (علیه السلام) اذان گفت و داخل مسجد شد و خفتگان را بیدار می کرد، سپس به محراب رفت و ایستاد و نماز را آغاز کرد، به رکوع، و سپس به سجده رفت. چون سر از سجده نخست برداشت، ابن ملجم او را ضربت زد و ضربت او بر جای ضربتی که عمرو پسر عبدود در جنگ خندق بدو زده بود آمد. ابن ملجم گرخت و علی در محراب افتاد و مردم بانگ برآوردند امیرمؤمنان کشته شد.»<sup>(۱)</sup>

بلاذری به روایت خود از حسن بن بزیع آرد: «چون پسر ملجم او را ضربت زد گفت: فزت و رب الكعبة و آخرین سخن او این آیه بود. «و من يعمل مثقال ذرة خیرا یره و من يعمل مثقال ذرة شرا یره.»<sup>(۲)</sup>



# خصلت های امیر المؤمنین



حرکت به سوی خدا وجود داشت، شمشیر او فیصله دهنده بود. آنجایی که مظلومی بود، آنجایی که مصلوب الحقی بود،

امیرالمؤمنین به رقیق ترین انسان ها تبدیل می شد. در روایتی آمده که آن قدر امیرالمؤمنین با دست خود به دهان یتیمان غذا گذاشت که شخصی گفت آرزو کردیم کاش ما هم یتیم می شدیم تا امیرالمؤمنین این طور به ما لطف می کرد! آن قدر ناشناسانه به خانه فقرا و مساکین و گرفتارها و در راه مانده ها سر زد که معروف است بعد از ضربت خوردن آن حضرت، فهمیدند آن انسان رحیم چه کسی بوده است.

سخن علی نهج البلاغه است. فصیح ترین کلام آدمی در میان عرب. «نهج البلاغه» اوج هنر و اوج زیبایی است. زیبایی لفظ و زیبایی معناست. انسان مهیوت می ماند. هیچ شاعر بزرگ عرب، هیچ نویسنده هنرمند عرب، نتوانسته بگوید که من از مراجعه به نهج البلاغه بی نیازم.

\*\*\* برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه تهران



چندآنکه چیزی از آن بر جای نماند. آنگاه ستم را بر جایش نشاندند و همچنان جای خود را می دارد تا خدا کی خواهد که زمین پر از عدل و داد شود، از آن پس که پر از ستم و جور شده است.

چون علی(ع) را به خاک سپردند. امام حسن(ع) به منبر رفت و گفت: «امردم! مردی از میان شما رفت که از پیشینیان و پسینیان کسی به رتبه او نخواهد رسید. رسول الله پرچم را بدو می داد و به رزمگاهش می فرستاد و جز با پیروزی باز نمی گشت. جبرئیل از سوی راست او بود و میکائیل از سوی چپش. جز هفتصد درهم چیزی به جای نهاد و می خواست با آن خادم بخرد.»<sup>(۱)</sup>

جز وصیت کوتاهی که نوشته شد، از امام وصیت های دیگری نیز در سندهای قدیمی دیده می شود. برخی از آنها را پیش از ضربت خوردن فرموده و برخی را پس از آن که متوجه دیدار خدا گردید.

امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد. این خصلت ها، با پیشرفت علم، با پیشرفت فناوری، با پدید آمدن روش جدید زندگی در دنیا کهنه نمی شود. عدالت کهنه نمی شود؛ انصاف و حق طلبی کهنه نمی شود؛ دشمنی با زورگو کهنه نمی شود؛ پیوند دل با خدا کهنه نمی شود. اینها رنگ ثابت وجود انسان در همه تاریخ است.

امیرالمؤمنین این پرچم ها را در دست داشت. امروز بشر تشنه این حرفها و تشنه این حقایق است. راه چیست؟ راه، نزدیک شدن است.

مبادا اگر من و شما در جایی حرفی برای حق زدیم، به نظرم آن زیاد و بزرگ بیاید؛ نه. مبادا اگر ساعتی از شبی، روزی، نیمه شبی، توانستیم عبادتی کنیم، به چشمان بزرگ بیاید و ما را عجب بگیرد؛ نه. مبادا اگر در صحنه خطری وارد شدیم، خودمان را خیلی بزرگ ببینیم؛ نه. هر چه می توانید، نزدیک شوید. دنیای اسلام، بلکه دنیای بشریت سالم، در مقابل علی خاضع است. اینهاست که در تاریخ اثرش می ماند. آن زهدش بود؛ آن عبادتش بود؛ آن شجاعتش بود؛ آن قاطعیتش در راه خدا بود. آن جایی که لازم بود، با شمشیر به جان دشمنان حقیقت و دین و دشمنان خدا می افتاد و از هیچ چیز باک نداشت: «لا تأخذہ فی اللہ لومۃ لائم».

آنجایی که آدم منحرف مضر مخری بر سر راه

باقسر روزی نزد پدر بزرگوارش رفت. «فاذا هو قد بلغ من العبادۃ ما لم یبلغ احد»؛ نگاه کرد، دید پدرش از عبادت حالی پیدا کرده که هیچ کس به این حال نرسیده است.

شرح می دهد: رنگش از بی خوابی زرد شده، چشمهایش از گریه در هم شده، پاهایش ورم کرده و... امام باقر اینها را در پدر بزرگوارش مشاهده کرد و دلش سوخت: «فلم املک حین رأیتہ بتلک الحال البکاء»؛ می گوید وقتی وارد اتاق پدرم شدم و او را به این حال دیدم، نتوانستم خودداری کنم؛ بنا کردم زار زار گریه کردن: «فبکیت رحمۃ لہ».

امام سجّاد در حال فکر بود - تفکر هم عبادتی است - دانست که پسرش امام باقر چرا گریه می کند؛ خواست درسی عملی به او بدهد؛ سرش را بلند کرد و گفت: «قال یا بنی اعطنی بعض تلک الصحف الّتی فیہا عبادۃ علی بن ابی طالب علیہ السلام»؛ در میان کاغذهای ما بگرد و آن دفتری که عبادت علی بن ابی طالب را شرح داده، بباور. ظاهراً از دوران امام علی بن ابی طالب(ع) نوشته ها و کتاب هایی در باب قضاوت های آن حضرت، در باب زندگی آن حضرت، در باب احادیث آن حضرت، در اختیار ائمه بود. از مجموع روایات دیگر، آدم این گونه می فهمد که در موارد گوناگونی از آن استفاده می کردند.

اینجا هم حضرت به پسرش امام باقر فرمود آن نوشته ای را که مربوط به عبادت علی بن ابی طالب است، بردار و بباور. امام باقر می فرماید: «فَاعْطِیْتِہ»؛ رفتم و آوردم و به پدرم دادم. «فقرأ فیہا شیئاً سییرا ثم ترکھا من یدہ تضجراً»؛ امام به این نوشته نگاه کرد و با حال ملامت آن را بر زمین گذاشت و «و قال من یقوی علی عبادۃ علی بن ابی طالب علیہ السلام»؛ فرمود چه کسی می تواند مثل علی بن ابی طالب عبادت کند؟

امام سجّادی که آن قدر عبادت می کند که امام باقر دلش به حال او می سوزد، امام باقری که خودش هم امام است و دارای آن مقامات عالی است، از عبادت علی بن الحسین دلتنگ می شود و دلش می سوزد و نمی تواند خودش را نگه دارد و بی اختیار زار زار گریه می کند، آن وقت علی بن الحسین می گوید: «من یقوی علی عبادت علی بن ابی طالب»؛ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟ یعنی بین خودش و علی فاصله ای طولانی می بیند. علی بی که من و شما عاشق او هستیم، دنیا عاشق اوست، مسیحی عاشقانه برایش کتاب می نویسد، این علی را شما چرا از دور نگاه می کنید؛ نزدیک بروید. هرکس این قله دماوند را از دور نگاه کند، می گوید به به، عجب چیزی است! قدری از این پیچ و خم ها بالا برو، ببینم چه کاره ای! باید نزدیک شد؛ باید راه افتاد؛ باید حرکت کرد. امروز بشریت به همین خصلت هایی که

بقیه از صفحه اول

خلاصه این جمله این است که به این همه مجاهدت، به این همه انفاق، به این همه عبادت، مغرور نمی شد. اما ما دو رکعت نافله و چند جمله دعا که بخوانیم - و اگر دو قطره اشک هم بریزیم - فوراً مغرور می شویم؛ اما امیرالمؤمنین با این انبوه عمل صالح، مغرور نمی شد.

«ولقد اعقت من مالہ الف مملوک»؛ به تدریج، هزار غلام و کنیز را که از مال شخصی خود خریده بود، آزاد کرد؛ «فی طلب وجه اللہ والنجاۃ من النار»؛ برای اینکه رضای خدا را جلب نماید و خود را از آتش جهنم دور کند. «امما کد بیدیه و رشح منه جبینہ»؛ این پول هایی که می داد، پول هایی نبود که مفت گیرش آمده باشد. امام صادق طبق این روایت می گوید: «مما کد بیدیه»؛ با کد یمین و عرق جبین و با کار سخت، پول به دست آورده بود.

چه در زمان پیامبر، چه در زمان فترت بیست و پنج سال، چه در زمان خلافت - که از بعضی از آثار فهمیده می شود که امیرالمؤمنین در زمان خلافت هم کار می کرد - آن حضرت کار می کرد؛ مزرعه آباد می نمود، قنات می کند و پول در می آورد و این پولها را در راه خدا انفاق می کرد. دائماً برده می خرید و آزاد می کرد؛ هزار برده را این طور خرید و آزاد کرد.

«ان کان لیقوت اهلہ بالزیت و الخل والعجوۃ»؛ غذای معمولی خانه امیرالمؤمنین اینها بود: زیتون، سرکه، خرمای متوسط یا پایین؛ که اکنون مثلاً در عرف جامع ما نان و ماست، یا نان و پنیر است. «و ما کان لباسہ الا کرابیس»؛ لباس معمولی اش کرباس بود. «اذا فضل شیء عن یدہ من کمہ دعا بالجلم فقصہ»؛ اگر آستینش مقداری بلند بود، قیچی می خواست و آستین بلند را می برید؛ یعنی حتی به زیادی آستین برای خودش راضی نمی شد. می گفت این زیادی است؛ این پارچه را در جایی مصرف کنند و به کاری بزنند. در آن زمان پارچه هم خیلی کم بود و مردم مشکلاتی در زمینه پوشش داشتند؛ این بود که یک تکه پارچه کرباس هم می توانست به درد بخورد.

سپس درباره عبادت حضرت صحبت می کند. آن حضرت، قله اسلام است؛ اسوه مسلمین است. در همین روایت فرمود: «و ما اشبهه من ولده و لا اهل بیتہ احد اقرب شہبا به فی لباسه و فقہه من علی بن الحسین علیہما السلام». امام صادق می گوید: در تمام اهل بیتمان - اهل بیت و اولاد پیامبر - از لحاظ این رفتارها و این زهد و عبادت، هیچ کس به اندازه علی بن الحسین به امیرالمؤمنین شبیه تر نبود؛ امام سجّاد، از همه شبیه تر بود.

امام صادق فصلی در باب عبادت امام سجّاد ذکر می کند؛ از جمله می فرماید: «و لقد دخل ابوجعفر ابنہ علیہما السلام علیہ»؛ پدرم حضرت ابی جعفر

## چگونگی ضربت خوردن حضرت

بقیه از صفحه اول

«شما را سفارش می کنم به ترسیدن از خدا، و این که دنیا را نخواهید هر چند دنیا پی شما آید. و دریغ مخورید بر چیزی از آن که به دستان نیاید و حق را بگویید، و برای پاداش [آن جهان] کار کنید و با ستمکار در پیکار باشید و ستم دیده را یار. و شما و همه فرزندانم و کسانم و آن را که نامه من بدو رسد، سفارش می کنم به ترس از خدا و آراستن کارها و آشتی با یکدیگر، که من از جد شما شنیدم، می گفت: آشتی دادن میان مردم بهتر است از نماز و روزه سالیان».

خدا را، خدا را درباره یتیمان، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید و نزد خود ضایعتان مگذارید. خدا را، خدا را. همسایگان را بپایید که سفارش شده پیامبر شما، پیوسته درباره آنان سفارش می فرمود چندان که گمان بردیم برای آنان اثری معین خواهد نمود.

خدا را، خدا را، درباره قرآن، مبادا دیگری بر شما پیشی گیرد در رفتار به حکم آن.

خدا را، خدا را، درباره نماز که ستون دین شماست. خدا را خدا را در حق خانه پروردگارتان! آن را خالی مگذارید، چندانکه در این جهان ماندگارید که اگر [حرمت] آن را نگاه ندارید به عذاب خدا گرفتارید.

خدا را خدا را، درباره جهاد در راه خدا به مال هاتان و به جان هاتان

و زبان هاتان، بر شما باد به یکدیگر

پیوستن و به هم بخشیدن. مبادا از هم، روی بگردانید و پیوند هم را بگسلائید

امسر به معروف و نهی از منکر را و امگذارید تا بدترین شما حکمرانی شما را بر دست گیرند، آنگاه دعا کنید و از شما نپذیرند. پسران عبدالمطلب! بنیمن در خون مسلمانان فرو رفته اید و دست ها را بدان آلوده، و گوید امیرمؤمنان را کشته اند. بدانید جز کشنده من نباید کسی به خون من کشته شود.

بنگریسد! اگر من از این ضربت او مُردم، او را تنها یک ضربت بنزید و دست و پا و دیگر اندام او را میرید که من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم می فرمود: «بپرهیزید از بریدن اندام مرده، هر چند سگ دیوانه باشد.»<sup>(۲)</sup>

اندک اندک آرزوی او تحقق می یافت و بدآنچه می خواست نزدیک می شد. او از دیرباز، خواهان شهادت بود و می گفت: «خدایا بهتر از اینان را نصیب من دار و بدتر از مرا بر اینان بگمار!»

علی(ع) به لقاء حق رسید و عدالت، نگاهبان امین و بر پا دارنده مجاهد خود را از دست داد، و بی یاور ماند. ستمبارگان از هر سو دست به حریم آن گشودند و به اندازه توان خود اندک اندک از آن ربودند،

بی نوشتہ:

نام ۳۷

۱. تاریخ ابن اثم، ج ۴، ص ۱۴۰-۱۳۹

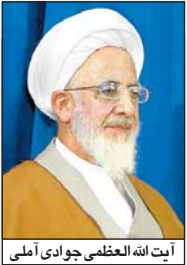
۲. اسباب الاشراف، ص ۲۹۹

۳. ج ۳، ص ۲۶

۴. طبقات، ج ۳، ص ۲۶

۵. برگرفته از کتاب علی از زبان علی





آیت‌الله العظمی جواد آملی

عبادهای سرّی خود امتناع می‌ورزیدند. کسی که در تنگنای تنگ‌نظری به سر می‌برد، همیشه می‌کوشد تا بر آزمندسی و ارقام تکاثر خود بیفزاید. بیچاره، تا پایان عمر بین دو فشار درگیر است: تلاش برای

به دست آوردن مفقود

و کوشش برای حفظ کردن موجود. انسان آمند هرگز سیر نمی‌شود، تمام تلاش او برای این دو کار صرف می‌شود. چنین انسانی در هر سه نشئه دنیا، برزخ و قیامت در فشار است، مادام که در دنیا به سر می‌برد بین این دو لبه تیز در فشار است، لذا طعم آزادی و بوی آسایش را هرگز احساس نمی‌کند: «من أعرض عن ذِکری فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْکاً».

وقتی که از دنیا رخت بپرسی، فرشتگان بر چهره و پشت او می‌زنند: «یضربون وجوههم وأدبارهم». فرشتگان مأمور دنیا بر پشت او می‌زنند که عمرت تمام شد، از اینجا برو، و فرشتگان مأمور قیامت بر چهره‌اش سیلی می‌زنند که با دست خالی کجا می‌آیی؟ و محضر بیچاره اصابت سیلی‌های محکم را با چشم‌های برزخی خود می‌بیند و درد آن را با لامسه برزخی احساس می‌کند؛ این همان فشار قبر و برزخ است، وقتی هم او را به جهنم می‌برند، با دست و پای بسته، در جایگاه تنگی قرارش می‌دهند که در آنجا نیز در فشار است: «ألقوا منها مکاناتاً ضیقاً مَقرنین». غرض آنکه فشار چنین شخصی در این سه نشئه، محصول تنگ‌نظری او در دنیاست.

اما اگر کسی از شرح صدر و بلندنظری برخوردار باشد و دید او از دنیا گذشته و آینده این جهان را ببیند و خود را در حصار دنیاطلبی محصور نکند، در هر سه نشئه در میدان فسیح و وسیع به سر می‌برد. قرآن این سه بخش را نیز بیان می‌کند و می‌فرماید: «من یتقِ الله یجعل لَهُ مَخْرَجاً و یرزقه من حیث یراهن» متقین هرگز بین دو لبه تیز فشار دنیا قرار نمی‌گیرند، اگر از خدا پروا داشته باشند، خدا برای آنها راه‌هایی از هر دشواری را فراهم می‌کند و از راه حساب‌نشده‌ای به آنها رزق و روزی خواهد داد. وقتی رحلت می‌کنند، فرشتگان در کمال ادب به استقبالشان می‌آیند: «تتوفیهم الملائکة طیبین».

و هنگام ورود به بهشت نیز درهای آن را باز می‌کنند و آن میدان باز در اختیار آنان قرار می‌گیرد: «مفتحة لهم الأبواب». خانه یک بهشتی به اندازه مساحت نظام کیهانی است؛ طوری که اگر همه مردم دنیا مهمان او باشند، خانه او گنجایش دارد؛ «إن أدنی أهل الجنة منزلاً لو نزل به الثقلان الجن والإنس لوسعهم طعاماً وشراباً». حال، این خانه کجاست و این وسعت و فسحت چیست، نمی‌دانیم. آن کس که می‌داند، یعنی حضرت علی(ع)، بعد از شمردن برخی از اوصاف و مناظر دلپذیر بهشت، خطاب به مستمعین و مخاطبین خود می‌فرماید: اگر می‌دانستید پس از مرگ چه فضیلتی برای پارسیان آماده شده، هرگز گرد من جمع نمی‌شدید، بلکه تلاش می‌کردید تا زودتر به آن برسید.

بنابراین این راه، یعنی مسیر لقای الهی رفتنی است و اگر نرویم، ما را می‌برند، اگر جمال خدا را نبینیم، جلال او را به ما ارائه می‌دهند، پس چه بهتر که با قلب خالص این راه را طی کنیم. امام عارفان، علی‌بن ابی‌طالب(ع) که در دعای کمیل خدا را «غایه آمال العارفین» معرفی می‌کند، چگونه رفتن و چگونه سعید شهید شدن را به سالکان کوی حق آموخته، سیاست و حماسه را به هم آمیخته و به مالک اشتر یادآوری می‌کند که: من راغب لقای پروردگار هستم، لذا از شهادت نمی‌ترسم، تو نیز راغب لقای باش تا از شهادت نترسی.

سرانجام، در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری، با فریاد «فَرَّتْ وَرَبُّ الْکَعْبَةِ» این آرزو به وصال مبدل گشت و آن ادعاهای تصدیق شد و جهانیان فهمیدند که عاشق شهادت و منتظر و شایق آن چگونه معشوق خود را در آغوش می‌کشد.

گذشتن و مشتبه نمودن عمدی، حدّ و اندازه‌ای دارد و انسان فقط تا چند سال می‌تواند امری را بر خود مشتبه کند، اما اگر بیدار نشود، سرانجام بیدارش می‌کنند، اگر هوشیارانه نرود، او را می‌برند، اگر راه خدا را خودش برود، با «سلام علیکم طِبْتُمْ فاذْخُلُوا جَنَّاتٍ مِنْ أَسْفَلِهَا جُنتان» او را کشتان‌کشتان می‌برند. بردن قهری، حالتی است که هیچ موجودی نمی‌تواند مقاومت کند و نرود.

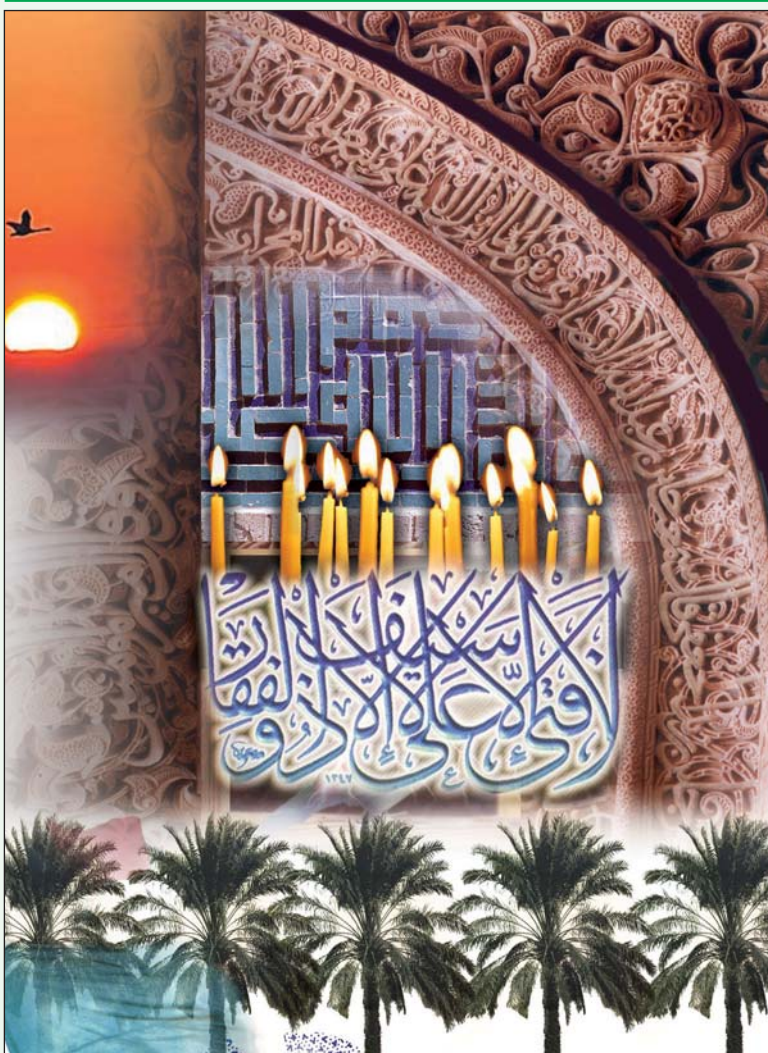
افزون بر این، پایان سیر قافله انسانیت لقای خداوند است: «یا ایها الإنسان إنک کادحٌ إلی ربّک

همچنین این دعا به طور ضمنی به مالک اشتر می‌فهماند که اگر برای رسیدن به منصب و مقام دنیایی به دیار مصر حرکت می‌کنی، بدا به حال تو، ولی اگر به این فکر هستی که در قبال مقام و منصبی که به استقبال تو می‌آید، انجام وظیفه کنی، خوشا به حال تو.

بنابراین کارگزار نظام علوی سعید و شهید است. کسی که سعادت را در سلامت دنیایی خود می‌پندارد، راه مالک‌اشتر را نمی‌پیماید و قهرای علوی‌منش هم نخواهد بود؛ چون فکر اموی در سر دارد، هر چند نام علی(ع) بر لب داشته باشد. کسی

## شهید ماه رمضان

# شوق شهادت



همتای مالک‌اشتر است و در راه او قدم برمی‌دارد که سعادت را در شهادت دانسته، از هیچ چیز برای احیای دین دریغ ننموده و در این مرام تا مرز شهادت پیش برود.

چنین کسی فکرش علوی است؛ زیرا انسان هنگامی نام و یاد علی(ع) را در دل دارد و علوی‌منش خواهد بود که از دل فریاد شهادت‌خواهی برآورد و بگوید: پروردگارا، هنگام احساس خطر برای اسلام و ضرورت حفظ دین، مردن با بیماری‌های عادی و مردار شدن باعث ننگ است و من آماده شهادت هستم. اگر مصلحت بود، نصیبم کن و اگر مصلحت نبود، من تسلیم امر و مشیت تو هستم؛ ولی آمادگی من برای شهادت همیشگی است.

آن حضرت در پایان فرمود: «إِنَّا إِلَیْهِ رَاغِبُونَ»؛ ما برای بازگشت به سوی او رغبت و شوق داریم. در توضیح این جمله باید گفت: ممکن است کسی درصدد نفهمیدن باشد و بخواید کاری را عمداً بر خود مشتبه کند یا مواضع استثنایی مذهب را برای توجیه گناه خود یاد بگیرد (چون غالب موارد حرمت و نگاه دارای استثناست، ولی این چشم برهم

شهادت اجر و مزد جهاد است؛ یعنی آن کس که در راه احیای دین خدا و زنده کردن ارزشهای معنوی و اخلاقی و امانه و اضمحلال ضد ارزشها قیام و اقدام می‌کند، از سربل شهادت می‌گذرد و همراه با خیل عظیم انبیا، شهدا، صدیقان و صالحان به روح و رضوان باری‌یابد و با دیدن آن نعمت‌ها و نیل به آن نعمات آرزو می‌کند که ای کاش بازماندگان من می‌دانستند که خداوند با من چه کرد و چه کرامت و مقامی در انتظار من بوده است: «یا لیت قومی یعلمون بما غَفَرْتُ لَیْ رَبی و جعلنی من المکرمین». لذا هیچ گونه نگرانی و اضطرابی برای او نیست.

آن کس که به این مقامات اشناست و از آنها خبر دارد، به ما می‌گوید: شما نیز قبل از حرکت برای زیارت سیّد و سالار شهیدان سه روز روزه بگیرید و پیش از حرکت غسل کنید و آن گاه که به کنار فرات رسیدید، غسل را تجدید کنید و پس از باریافتن به محضر آن امام همام از خدا بخواهید و آرزو کنید که شما نیز به چنین مقامی باریابید:

«فَیَالِئِشْنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ مَعَهُمْ»؛ ای کاش من نیز با شما می‌بودم و همراه شما به فوز و رستگاری می‌رسیدم. آن که سبقت گرفت و به‌کوی محبوب رفت، به بازماندگان می‌گوید: ای کاش می‌آمدید و می‌دیدید که اینجا چه خبر است. چنانکه ادامه‌دهنده راه او، در انتظار به سر می‌برد و می‌گوید: ای کاش با شما می‌بودم. به هر صورت، هر دو گروه بر سر پیمانی که برای جهاد در راه دین و فداکاری در راه آیین الهی بسته‌اند، صادقانه ایستادگی کرده و می‌کنند: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمَنهم من قضی نحبه و منهم من یتظر و ما یَدُلُّوا تَبْدِلاً».

آنچه ذکر شد، منفعتی است که مستقیماً به خود مجاهد می‌رسد، اما منفعتی که از رهگذر جهاد او به جامعه و مکتب می‌رسد، فراوان است که به یکی از آنها در این بیان امیرالمؤمنین اشاره شده است: «فرض الله...الجهاد عزّاً للإسلام» خدای سبحان نبرد و مبارزه با طاغیان و مستکبران را برای تأمین عزت اسلام و مسلمین واجب کرده است.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «إِنَّ أَکْرَمَ المَوْتِ القَتْلُ وَالَّذِی نَفَسَ إِبْنُ ابِی طَالِبٍ بَیْدهُ لَأَلْفُ ضَرِبَةٍ بِالسَّیْفِ أَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ مِیْثَةٍ عَلَی الفَرَّاشِ»؛ مرگ درجات و مراتبی دارد که گرامی‌ترین درجه و بالاترین مرتبه آن کشته شدن در راه خداست. قسم به کسی که جان پسر ابوطالب در دست قدرت اوست، هزار ضربه شمشیر در راه خدا برایم آسان‌تر از مرگ در بستر است. در جنگ صفین، وقتی که گروهی تعجیل نکردن آن حضرت در شروع جنگ را بر ترس از مرگ حمل کردند، فرمود: «فوالله ما أبالی دَخَلْتُ إلی المَوْتِ أَوْ خَرَجَ المَوْتُ إلیَّ»؛ به خدا سوگند باک ندارم که آگاهانه به سوی مرگ بروم و آن را در آغوش بکشم یا اینکه مرگ ناگهان به سراغ من بیاید و مرا دربر بگیرد.

چنان که پس از ماجرای سقیفه وقتی عمویش عباس و نیز ابوسفیان به آن حضرت پیشنهاد بیعت دادند، فرمود: شرایط طوری شد که اگر چیزی بگویم، می‌گویند: به طمع حکومت و ریاست سخن گفته و اگر سکوت کنم، می‌گویند: از ترس مرگ ساکت شده است. سپس فرمود: هیئات، بعد از آن همه جنگها و مبارزات از مرگ بترسم.

به ذات ذوالجلال سوگند که علاقه پسر ابوطالب به مرگ بیش از علاقه طفل شیرخور به پستان مادر است؛ «هیئات بعد اللّیتا وائی والله لاین أبی طالب آنس بالموت من الطّفل بئدی امه». آنگاه به علت سکوت خود اشاره کرد و فرمود: از مطالب و حوادثی آگاهی دارم که اگر آنها را بازگو کنم و شما را از آنها آگاه سازم، آرامش و قرار را از شما می‌گیرد.

لذا در پایان عهدنامه آن حضرت به مالک اشتر آمده است: «وَأَنَا أَسْأَلُ اللهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَعَظَمِی قُدْرَتِهِ... أَنْ یَحْتَمَ لَی وَلَکَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ»؛ از خدا می‌خواهم که عاقبت ما را به سعادت و شهادت ختم کند. در حالی که خود آن حضرت، هم فرمانده کل قواست و هم حاکم جامعه اسلامی و ضمن تنظیم دستورالعمل و منشور حکومتی، مالک اشتر را به عنوان فرمانده لشکر و والی سرزمین مصر اعزام فرموده، او را به تحصیل شوق شهادت دعوت می‌کند.



## تا صورت پیوند جهان بود، علی بود

منسوب به مولانا جلال الدین مولوی  
تا صورت پیوند جهان بود، علی بود  
تا نقش زمین بود و زمان بود، علی بود  
آن قلعه گشایی که در از قلعه خبیر  
برکند به یک حمله و بگشود، علی بود  
آن گرد سر افراز که اندر ره اسلام  
تا کار نشد راست نیاسود، علی بود  
آن شیر دلوار که برای طمع نفس  
برخوان جهان پنجه نیالود، علی بود  
این کفر نباشد، سخن کفر نه این است  
تا هست علی باشد و تا بود، علی بود  
شاهی که ولی بود و وصی بود، علی بود  
سلطان سخا و کرم و جود، علی بود  
هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس  
هم صالح پیغمبر و داود، علی بود  
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هوایوب  
هم یوسف و هم یونس و هم هود، علی بود  
مسجود ملائیک که شد آدم، ز علی شد  
آدم چو یکی قبله و مسجود، علی بود  
آن عارف سجاد که خاک درش از قدر  
بر کنگره عرش بیفزود، علی بود  
هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن  
هم عابد و هم معبد و معبود، علی بود  
«ان لرحمک لحمی» بشنو تا که بدانی  
آن یار که او نفس نبی بود، علی بود  
موسی و عصا و بد بیضا و نبوت  
در مصر به فرعون که بنمود، علی بود  
چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم  
از روی یقین در همه موجود، علی بود  
خاتم که در انگشت سلیمان نبی بود  
آن نور خدایی که بر او بود، علی بود  
آن شاه سرفراز که اندر شب معراج  
با احمد مختار یکی بود، علی بود  
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن  
کردش صفت عصمت و بستود، علی بود



## صفات مولای علی (ع)



امام موسی صدر

که در جنگ و در جنگش همانی بود که در مسجد مشاهده می شد. یک ذات داشت. اینجا و آنجا نمی شناخت. در تمام دنیای خدا، علی (ع) ولی خدا بود. در همه جا در مقابل خویش و بیگانه یکنواخت بود. همه قضیه عقیل را می دانید. ملاحظه فرمودید که برای او برادر و خویش و بیگانه فرقی نمی کند. آنجا که رضای خداست همه چیز هست و آنجا که نیست، هیچ چیز نیست. در روز مرگش و روز خلافتش حرفهایش یکی است. خطبه علی در روز خلافتش، آن روز که دنیا با تمام زیباییهایش به علی رو می کند، مانند روزی است که می خواهد بمیرد؛ زیرا دنیا برای او رسالت است، امانت است، دنیا برای علی وسیله کار است. او در حالت غضب و آرامش یکنواخت است.

ما می گوئیم علی (ع) امام ماست. امام یعنی چه؟ امام یعنی پیشوا. در نماز جماعت وقتی امام می گوید: الله اکبر، مأموم هم می گوید: الله اکبر. رکوع که می کند، مأمومین هم رکوع می کنند و این یعنی پیروی کردن. ولایت ما از علی (ع) هم به همین معناست.

علی (ع) چگونه بود؟ آیا تاکنون دیده اید که امام در قیام باشد و مأمومین او در سجود؟ یا امام در سجود باشد و مأمومین ایستاده باشند؟ آیا در این حالت شما می گوئید که این آقا امام اینهاست، می گویی یا نمی گویی؟ البته که نمی گویی. این سخن مسخره است. باید بررسی کنیم که ما چگونه مأمومین این امامیم؟ علی شجاع، ما ترسو؛ علی کریم، ما بخیل؛ علی خوش اخلاق، ما بد اخلاق؛ علی توانا، ما ترسو و طماع؛ علی صادق و الهی آخر.

معنای امامت چیست؟ همان طور که گفتیم، سر کمال علی (ع) ایمانش است. راهی است که برای ما هم باز است. این راهی است که علی رفت، بفرمایید شما هم بروید. علی صد درجه اش را رفت و آن شد، تو یک درجه اش را برو و یک صدم علی بشو. راه باز است، برای همه، باز نیست؟

ما کمال علی را در ایمانش می دانیم. با ایمان به خدا و ازدیاد این ایمان، می توانیم راه علی را برویم. اما ما چه کرده ایم؟ ما که شیعه علی هستیم و باید از او پیروی کنیم، چه کرده ایم؟ بعضی از ما، نمی گویم همه، صادقانه پیروی نکرده ایم. خب، حالا که نکریم چه چیز از دستمان رفته است؟ عزت و شرافت و هدایت و نجاتی که باید برای شیعه علی (ع) باشد، مهجور مانده است.

ای علی دوست، ای کسی که برای علی بر سر می زنی، به سوگ می نشینی، ای کسی که برای علی جمع می شوی و چراغ روشن می کنی، ای کسی که برای علی اشک می ریزی، ای کسی که با شنیدن منقبت علی دلت شاد می شود، بشنو و بترس و بلرز از این حرف. اگر دنیای امروز بخواهد علی را بشناسد، چطور می شناسد؟ دو راه دارد. یک راه از طریق تاریخ است. راه دیگر از طریق پیروان علی است. فرض کنیم یک نفر می خواهد علی را بشناسد. می خواهد پیروان علی، مأمومین علی، دنباله روهایی علی، شیعیان علی را بشناسد، تا علی را بشناسد. چه می بیند؟ آیا علم می بیند؟ آیا تقوا می بیند؟ آیا علاقه به یتیم که در علی بود می بیند؟ آیا خدمت به مردم می بیند که در علی وجود داشت؟ آیا شجاعت و صراحتی می بیند که در علی بود؟ به هوش باش! چگونه می خواهی علی را بشناسانی؟ چرا سفيه باشیم؟ چرا بی سواد باشیم؟ درست است که ما ننگ علی باشیم؟...

شخصی از حضرت صادق (ع) می پرسد که ما نام شما را بر اولاد خود می گذاریم، آیا این کار به کمک ما می آید؟ حضرت می فرماید: بله و «هل الدین الا الحُب» آیا دین جز دوستی چیزی هست؟ سپس برای اینکه اشتباه نشود، می گوید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران/ ۳۱)، کسی که خدا را دوست دارد، پیرو پیغمبر خداست. بنابراین ایمان علی و کمال ایمانش موجب می شود که جزو دین شود و پیامبر (ص) بفرماید: «لَا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» (شوری/ ۲۳).

علی چون ایمان کامل است، واکنشهای متفاوتی در مقابل دنیا دارد. گاه به نظر می رسد که برای دنیا حرص می زند و دنبال خلافت می رود. گاهی هم می گوید ای دنیا «غری غیری»؛ برو دور شو، من طلاق دادم. او برای چه این گونه می گوید؟ زیرا علی (ع) دنیا را فقط برای اقامه حق و ابطال باطل می خواهد. اگر در دنیا حقی اجرا نشود یا از باطلی جلوگیری نشود، به درد علی نمی خورد. او دنیا را برای خدا می خواهد.

علی شجاعتش برای خداست و به امر خداست و به انکای خداست و ترسش در مقابل خداست. از فقر نمی ترسد، به خدا اعتماد دارد، کریم است. امساکش هم برای این است که نمی خواهد مال مسلمان را بگیرد و به برادرش بدهد. طلب دنیایش برای اقامه حق و ابطال باطل است و وقتی هم که این هدف حاصل نشود، همه چیز دنیا را رها می کند. در این راه به ابوذری می گوید: «یا اباذر! لا یؤنسک الا الحق و لا یوحشک الا الباطل». به همین دلیل در تمام زندگی علی (ع) یک هماهنگی کامل دیده می شود: «و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً» (نساء/ ۸۲). علی (ع) با ایمانش بازی نمی کرد. در بازار همانی بود که در خانه بود، در خانه اش همانی بود







امام موسی صدر

## اعجاز کلام علی

راضی نمی‌شود، بلکه آتش شوقش تیزتر می‌گردد، بیشتر اصرار می‌کند و او را سوگند می‌دهد. علی شروع به سخن کرد، در حدود ۱۰۵ صفت ۴ در این ترسیم گنج‌انید و هنوز ادامه داشت، اما هر چه سخن علی ادامه

می‌یافت و اوج می‌گرفت، ضربان قلب همام بیشتر می‌شد و روح متلاطمش متلاطم‌تر می‌گشت و مانند مرغ محبوسی می‌خواست قفس تن را بشکند، ناگهان فریاد هولناکی جمع شوندگان را متوجه خود کرد، فریاد کننده کسی جز همام نبود، وقتی که بر بالینش رسیدند، قالب تهی کرده و جان به جان آفرین تسلیم کرده بود. علی فرمود: «من از همین می‌ترسیدم، عجب! مواظب بلیغ با دل‌های مستعد چنین می‌کنند؟! این بود عکس‌العمل معاصران علی در برابر سخنانش.

### در آینه عصر حاضر

از چهارده قرن پیش تاکنون، جهان هزاران رنگ به خود گرفته، فرهنگ‌ها تغییر و تحول یافته و ذائقه‌ها دگرگون شده است. ممکن است کسی بیندازد که فرهنگ قدیم و ذوق قدیم سخن علی را می‌پسندید و در برابرش خاضع بود، فکر و ذوق جدید به نحو دیگری قضاوت می‌کند، اما باید بدانیم که سخن علی علیه‌السلام، چه از نظر صورت و چه از نظر معنی، محدود به هیچ زمان و هیچ مکانی نیست، انسانی و جهانی است. ما بعداً در این باره بحث خواهیم کرد، فعلاً به موازات اظهار نظرهایی که در قدیم، در این زمینه شده است، اظهار نظرهای صاحب نظران عصر خود را اندکی منعکس می‌کنیم.

مرحوم شیخ محمد عبده، مفتی سابق مصر، از افرادی است که تصادف و دوری از وطن او را با نهج‌البلاغه آشنا می‌کند و این آشنایی به شیفتگی و شیفتگی به شرح این صحیفه مقدس و تبلیغ آن در میان نسل جوان عرب منجر می‌گردد. وی در مقدمه شرح خود می‌گوید: «در همه مردم عرب زبان، یک نفر نیست مگر آن‌که معتقد است سخن علی علیه‌السلام بعد از قرآن و کلام نبوی، شریف‌ترین و بلیغ‌ترین و پر معنی‌ترین و جامع‌ترین سخنان است.»

علی الجندی، رئیس دانشکده علوم در دانشگاه قاهره، در مقدمه کتاب «علی بن ابی‌طالب، شعوه و حکمه» درباره نثر علی علیه‌السلام می‌گوید: «نوعی خاص از آهنگ موسیقی که بر اعماق احساسات پنجه می‌افکند، در این سخنان هست، از نظر سجع، چنان منظوم است که می‌توان آنرا «شعر منثور» نامید.» وی از قدامه بن جعفر نقل می‌کند که گفته است: «برخی در سخنان کوتاه، توانايند و برخی در خطبه‌های طولانی، و علی در هر دو قسمت بر همه پیشی گرفته است، همچنان که در سایر فضیلت‌ها.»

طاها حسین، ادیب و نویسنده معروف مصری معاصر، در کتاب «علی و بنوه» داستان مردی را نقل می‌کند که در جریان جنگ جمل دچار تردید می‌شود، با خود می‌گوید چطور ممکن است شخصیت‌هایی از طراز طلحه و زبیر بر خطا باشند؟! درد دل خود را با علی علیه‌السلام در میان می‌گذارد و از خود علی می‌پرسد که مگر ممکن است چنین شخصیت‌های عظیم بی‌سابقه‌ای بر خطا روند؟ علی به او می‌فرماید: «انک لم یوس علیک، ان الحق و الباطل لا یعرفان باقداً الرجال، اعرف الحق تعرف اهل، واعرف الباطل تعرف اهل»؛ یعنی تو سخت در اشتباهی، تو کار واژگونه کرده‌ای، تو به جای اینکه حق و باطل را مقیاس عظمت و حقارت شخصیت‌ها قرار دهی، عظمت‌ها و حقارت‌ها را که قبلاً با پندار خود فرض کرده‌ای، مقیاس حق و باطل قرار داده‌ای، تو می‌خواهی حق را با مقیاس افراد بشناسی! بر عکس رفتار کن! اول خود حق را بشناس، آن وقت اهل حق را خواهی شناخت، خود باطل را بشناس، آن وقت اهل باطل را خواهی شناخت، آن وقت دیگر اهمیت نمی‌دهی که چه کسی طرفدار حق است و چه کسی طرفدار باطل، و از خطا بودن آن شخصیت‌ها در شگفت و تردید نخواهی بود. طاها حسین پس از نقل جمله‌های بالا می‌گوید: «من پس از وحی و سخن خدا، جوابی پر جلال‌تر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی‌شناسم.»

کلمات امیرالمؤمنین (ع) از قدیم‌ترین ایام با دو امتیاز همراه بوده است و با این دو امتیاز شناخته می‌شده است: یکی فصاحت و بلاغت، و دیگر چند جانبه بودن و به اصطلاح امروز چند بعدی بودن. هر یک از این دو امتیاز به تنهایی کافی است که به کلمات علی علیه‌السلام ارزش فراوان بدهد، ولی توأم شدن این دو با یکدیگر یعنی اینکه سخنی در مسیرها و میدان‌های مختلف و احیاناً متضاد رفته و در عین حال کمال فصاحت و بلاغت خود را در همه آنها حفظ کرده باشد، سخن علی علیه‌السلام را قریب به اعجاز قرار داده است و به همین جهت سخن علی در حد وسط کلام مخلوق و کلام خالق قرار گرفته است و درباره‌اش گفته‌اند: «فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق».

### زیبایی

این امتیاز نهج‌البلاغه برای فردی که سخن‌شناس باشد و زیبایی سخن را درک کند، نیاز به توضیح و توصیف ندارد، اساساً زیبایی درک کردنی است نه وصف کردنی. نهج‌البلاغه پس از نزدیک به چهارده قرن برای شنونده امروز همان لطف و حلاوت و گیرندگی و جذابیت را دارد که برای مردم آن روز داشته است، ما نمی‌خواهیم در مقام اثبات این مطلب برآیم، به تناسب بحث، گفتگویی درباره تأثیر و نفوذ سخن علی در دل‌ها و در برانگیختن اعجاب‌ها انجام می‌دهیم که از زمان خود آن حضرت تا امروز با این همه تحولات و تغییراتی که در فکرها و ذوقها پیدا شده، ادامه دارد، و از زمان خود آن حضرت آغاز می‌کنیم.

یاران علی علیه‌السلام خصوصاً آنان که از سخنوری بهره‌ای داشتند، شیفته سخنانش بودند، که ابن عباس یکی از آنهاست. ابن عباس آن‌چنان که جاحظ در «البیان والتبیین» نقل می‌کند، خود خطیبی زبردست بوده است! وی اشتیاق خود را به شنیدن سخنان علی (ع) و لذت بردن خویش را از سخنان نغز آن حضرت کتمان نمی‌کرده است؛ چنان که هنگامی که علی (ع) خطبه معروف شقشقیه را انشاء فرمود، ابن عباس حضور داشت؛ در این بین، مردی از اهل سواد کوفه نامه‌ای که مشتمل بر مسائلی بود، به دست آن حضرت داد و سخن قطع شد. علی علیه‌السلام پس از قرائت آن نامه با آن که ابن عباس تقاضا کرد سخن را ادامه دهد، ادامه نداد. ابن عباس گفت هرگز در عمر خود از سخنی متأسف نشدم، آن چنان که بر قطع این سخن متأسف شدم.

ابن عباس در مورد یکی از نامه‌های کوتاه علی که به عنوان خودش صادر شده، می‌گوید: «بعد از سخن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم از هیچ سخنی به اندازه این سخن سود نبردم.» معاویه بن ابی سفیان که سرسخت‌ترین دشمنان وی بود، به زیبایی و فصاحت خارق‌العاده سخن او معترف بود.

محقق بن ابی محقق به علی علیه‌السلام پشت می‌کند و به معاویه رو می‌آورد و برای اینکه دل معاویه را که از کینه علی (ع) می‌جوشد، خرسند سازد، گفت: از نزد بی‌زبان‌ترین مردم به نزد تو آمدم. آن‌چنان این چاپلوسی مشتم‌کننده بود که خود معاویه او را ادب کرد و گفت: وای بر تو! علی بی‌زبان‌ترین افراد است؟! قریش پیش از علی از فصاحت آگاهی نداشت، علی به قریش درس فصاحت آموخت.

### تأثیر و نفوذ

آنان که پای منبر او می‌نشستند، سخت تحت تأثیر قرار می‌گرفتند، مواظب وی دل‌ها را می‌لرزاند و اشک‌ها را جاری می‌ساخت. هنوز هم کدام دل است که خطبه‌های موعظه‌ای علی علیه‌السلام را بخواند یا گوش کند و به لرزه در نیاید؟ سید رضی پس از نقل خطبه معروف «الغرة» می‌گوید: وقتی که علی علیه‌السلام این خطابه را القا کرد، بدن‌ها لرزید، اشک‌ها جاری شد، دل‌ها به طیش افتاد.

همام بن شریح از یاران اوست، دلی از عشق خدا سرشار و روحی از آتش معنی شعله‌ور داشت؛ با اصرار و ابرام از علی علیه‌السلام می‌خواهد سیمای کاملی از پارسایان ترسیم کند.

علی از طرفی نمی‌خواهد جواب یأس بدهد و از طرفی می‌ترسد همام تاب شنیدن نداشته باشد، لذا با چند جمله مختصر سخن را کوتاه می‌کند، اما همام

## سرانگشت ید الهی

محمود شاه‌رخ (جذبه)

ای گشته ز روی صدق دمساز علی  
وی گوش دل تو پر ز آواز علی  
در هر شب آدینه به محراب دعا  
مانند کیمیل باش همراز علی

\*\*\*

بنگر به شکوه و حشمت و جاه کیمیل  
شد عرش نشین کبوتر آه کیمیل  
خواهی که شوی زنده ز انفساس علی  
در هر شب جمعه باش همراه کیمیل

\*\*\*

آمد رمضان و می دهد ماه نوید  
کز مشرق آرزو گل نور دمید  
هر کس که نهاد گام در راه علی  
در خلوت دل به وصل دلدار رسید

\*\*\*

با پرده‌گان قدس دمساز علی است  
در گلشن غیب نغمه پرداز علی است  
او دم ز «سلونی» زد و ارباب صفا  
گفتند به حق واقف هر راز علی است

\*\*\*

ای بر تو درود و روح حق خواهی تو  
درمانده رهین لطف و همراهی تو  
از کار فرو بسته گره گردد باز  
شاه‌ها به سرانگشت ید الهی تو

\*\*\*

سرچشمه فیض و منبع جود علی است  
از خلقت کائنات مقصود علی است  
آنکس که ز درد و رنج محنت زدگان  
یک لحظه به عمر خود نیاسود علی است

\*\*\*

ما هدیه به دوست جز سروتن نکنیم  
در بستر گرم، میل مردن نکنیم  
ما پیرو مرتضای لشکر شکنیم  
در روز دغا پشت به دشمن نکنیم

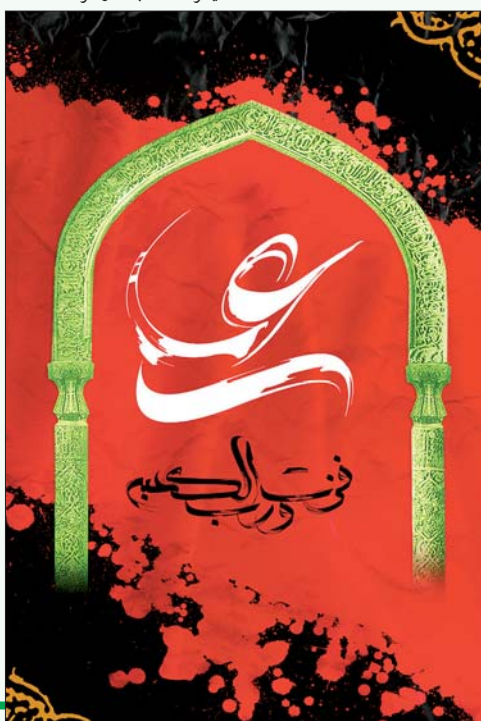
\*\*\*

ای روی تو آئینه حسن ازلی  
با امر خدا، بر همه ی خلق ولی  
چون نام تو مشتق است ز اسماء الهی  
شایان تو بود زین سبب نام علی

## بوسه بر خاک نجف

عاشق اصفهانی

در زیر زلف، روی تو بیند گر آفتاب  
بی پرده جلوه گر نشود دیگر آفتاب  
روزی که در درون دل من درآمدی  
بیرون نکرده بود سر از خاور آفتاب  
بی پرده وقت صبح بیا بر کنار بام  
تا باز پس کشد سر از این منظر آفتاب  
در محفلی که شمع رخت جلوه می‌کند  
پروانه وار می‌زند آنجا پر آفتاب  
هر روز می‌نهد به زمین روی تابناک  
گویا به بوی عاطفت داور آفتاب  
جویای کوی کیست که در طی این بروج  
هر روز می‌رود به ره دیگر آفتاب  
تاره برد به خاک در شحنه ی نجف  
گردد در آسمان ز پی رهبر آفتاب  
زین گونه بر سپهر برآمد از اینکه داشت  
بر جبهه داغ بندگی حیدر آفتاب  
آن سروری که بهر نمازش ز باختر  
آورد باز معجز پیغمبر آفتاب  
ای موکب جلال تو بر چرخ گرم سیر  
در آن میانه از همه واپس تر آفتاب  
جز مدحت جلال تو حرف دگر نیافت  
گردید پای تا سر این دفتر آفتاب





تا به حال ابعاد گوناگون شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام از دیدگاه و بیانات خود آن حضرت به طور مستقل مورد بحث قرار نگرفته است؛ هرچند که این مسئله بسیار مهم و فوق العاده آموزنده است.

امام علیه السلام در نهج البلاغه، بیش از صد مورد درباره خود سخنانی ابراز فرموده است که آن سخنان را این جانب جمع کرده‌ام. اما این کار برای چه بوده و در آن، چه مقصودی داشته‌ام؟ می‌خواستم نشان دهم انسانی که در مسیر کمال قرار می‌گیرد، گفتارش مانند کردارش، وقتی از مشخصات و خصوصیات محیطی، عوامل شخصی و اجتماعی آن تجرید شود، به صورت قانون درمی‌آید. بدین معنی که اگر علی علیه السلام در این کتاب بزرگ، جمله‌ای را درباره خود بیان فرموده است، در حقیقت با این سخن نمی‌خواهد وصفی شخصی را بیان کند. چنان که فرزند نازنین علی علیه السلام با قیام تاریخ‌ساز خود نخواست است که یک کار یا حادثه و رویداد شخصی را بیان کند، بلکه مقصود آن بوده است که بگوید: مسیر کمال چنین است و قانونش چنین. یکی از بزرگان می‌گوید: چنان زندگی کن که اگر گفتار و کردار و حتی تموجات اندیشه‌ات تجسم عینی پیدا کند و خصوصیات آن جسم را از آن کسر کنند، به صورت قانون کلی درآید.

ما در جملات علی علیه السلام قوانین انسانی را می‌خوانیم. هنگامی که می‌گوید: «ما لبست علی نفسی و لا لبس علی» یعنی قانون این است که اگر کسی می‌خواهد در مسیر حیات معقولش - نه حیات طبیعی محض - فریب نخورد، باید اول خود را فریب ندهد. این قانون کلی است و کلیت دارد. منتهی در «ما لبست» «انا» ضمیر شخصی است؛ یعنی من این کار را نکرده‌ام و این «نکرده‌ام» و این اخبار را می‌توان مبدل به انشاء کرد و گفت: ای انسان در گذرگاه قرون و اعصار، اگر می‌خواهی از حیات طبیعی محض گام به حیات معقول بگذاری، نکند خود را بفریبی و به دیگران اجازه دهی که به منطقه ممنوع ورود جان تو وارد شوند و تو را بفریبند. این قانون است، این بیان یک حال روانی شخصی نیست.

پیش از این که نمونه‌ای از این جملات را که علی علیه السلام درباره خود بیان فرموده بیاوریم، چند اصل بسیار مهم را باید مطرح کنیم:

#### اصل یکم

«من چنینم» جمله‌ای است بسیار دشوار، چنان که «من هستم» گفتش دشوار است. اما «من چنینم» دشوارتر است، خیلی تجرید می‌خواهد؛ خیلی رشد می‌خواهد که بگوید «من این هستم». بر نهادن خوشن روپاری خود، بدون تأثر از تمایلات و بدون تأثر از هواها و تموجات خود طبیعی، کاری است دشوار. آنان که توانسته‌اند خود بر انسان‌شناسی قاموس بشری چیزی بیفزایند، کسانی هستند که واقعا توانسته‌اند خود را بر نهادن برای شناخت اراده واقعی، یک بر نهادن فوق العاده عالی مورد نیاز است، و الا از رفتارشناسی و از نمودهای عینی رفتار آدمیان چه کار می‌آید که بتواند حقیقت اراده، انگیزه‌ها و علل و این بار الکتریکی بسیار دقیق و قوی را معنا کند. این کار، بر نهادن می‌خواهد، به تجرید و الایی احتیاج دارد. روان‌شناسی حرفه‌ای به ما چیزهای فراوانی می‌آموزد و ما حق آن را پاس می‌داریم، اما کسانی که توانسته‌اند برای انسان‌ها واقعیتی را مطرح کنند که آن واقعیت، هم بتواند «آنچنان که هستندشان» را بگوید و هم «آنچنان که بایستشان» را توضیح بدهد؛ اینها در سطح خیلی بالایی هستند و علی علیه السلام در بالاترین نقطه آن سطح است. بیان فرزند ابیطالب درباره «من» چنان است که گویی یک موجود عینی معین را با تمام اشرف و مالکیت بیان می‌کند، نه یک پدیده و نمود زودگذر روانی را.

چه بسا به نظر آید، یعنی چه که یک انسان بگوید: «ما شککت فی الحق مذارته»؛ من از وقتی

که حق بر من ارائه شده است، در آن تردیدی نکرده‌ام. این جمله عظمتی دارد، به عظمت جهان هستی! شک نکرده‌ام! خواهید فرمود خیلی‌ها با یقین و قطع از دنیا می‌روند، عمرشان در یقین و دگم غوطه‌ور است. بله غوطه‌ور است در یقین‌های ابتدایی و یقین‌های عبور نکرده از پله‌ها و فراز و

نداشتیم؛ زیرا تنفس در مسیر کمال همین است، ابراز واقعیت است. «ما لبست علی نفسی...» بیان یک واقعیت و حقیقت است. این اصل دوم که عرض کردم، اولاد آدم را از دو بیماری سرنگون کننده می‌تواند نجات بدهد: بیماری خود بزرگ‌بینی و بیماری خود کوچک‌بینی و احساس



## ابعاد شخصیت علی (ع)



علامه محمدتقی جعفری

نشیب تردیدها و شک‌ها. اما کیست که هشیار باشد بر هستی و بر خود بتواند بگوید: من اصلا شک نکرده‌ام.

بنده استدعا دارم بعد از ورق زدن اوراق تاریخ فکری دانشمندان شرق و غرب در این جمله دقت بفرمایید - نه در گوشه‌ای از خانه که نهج البلاغه‌ای را باز کرده‌اید - حقیقت این سخن را به این آسانی نمی‌توان یافت، بلکه اول باید با دقت تمام مطالعه شود که در افکار بشری چه گذشته است و کیست آن که از توفان شک و تردید در امان باشد و این که فرزند ابیطالب علیه السلام با صراحت می‌گوید: «ما شککت فی الحق مذارته...»؛ چه ادعایی است.

#### اصل دوم

مگر ما نباید از «من» گفتن احتراز کنیم؟ مگر «من» گفتن دلیل خامی نیست؟ بلی، درست است. اما اینجا اصل دیگری مطرح است. فهرست آن اصل این است: امروز احتمال می‌دهید در کره خاکی ما یک نفر بگوید که مردم، من کار بزرگی کرده‌ام و امتیازی به دست آورده‌ام و نفس کشیده‌ام؟ نفس کشیدن لازمه زیست آدمی است. زندگی آدمی و جاندار، بر پایه تنفس از هواست. انسان رشد یافته و انسانی که رو به بالا قرار گرفته است، تنفسش «ما شککت فی الحق مذ آریته» است، و برای او این سخن بیان تنفس است. امروز ما اینجا نشستیم. ما از روشنایی بهره می‌بریم و گفتن این حقیقت به خود بالیدن و امتیازگویی نیست. این مباهات و فخر فروشی نیست. چنین سخنی برای استعدادی که در تکاپوی کمال قرار گرفته است، گراف‌گویی نیست. این که فرمود: «انی لعلی جاده الحق»؛ من بر جاده حق حرکت می‌کنم... یعنی نفس می‌کشیم، یعنی چون هوا بسیار سرد است، من لباس ضخیم پوشیده‌ام، من تشنه بودم، آب آشامیدم. بیان آشامیدن آب، بیان امتیازی خارج از موجودیت نیست؛ زیرا که این همان موجودیتی است که هست، به همین جهت اگر این بیان کننده اصرار وجود و تمام عظمت‌های هستی را بیان می‌فرمود، درباره او تردیدی

حقارت. وقتی من این قله مرتفع را رفته‌ام، و من چنانم که رفتن به این قله مرتفع بر من اضافی نیست. آنچه که دیروز برای یک انسان در نقطه «الف» امتیاز اضافی جلوه می‌کرد، امروز که در مسیر کمال قرار گرفته است، امتیاز «بایستی» نیست؛ زیرا که چنان «هست» است، اما سخن علی علیه السلام به قدر فهم بود:

آنچه می‌گویم به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست این جملات را برای چه کسی بیان فرمود؟ جز عده‌ای معدود و انگشت شمار مانند مالک اشتر، ابوذر غفاری، حجر بن عدی، رشید حجری، عمار بن یاسر و چه بسا او پس قرن؟ شاید جامعه‌ای که ما می‌شناسیم تحمل «ما شککت فی الحق مذ آریته...» را نداشت. جامعه‌شناسی آن دوران، برای ما توضیح می‌دهد که این جملات برای آنها قابل هضم بوده یا نبوده است. من گمان نمی‌کنم این حرف‌ها برای به جز آن عده انسان‌های انگشت‌شمار، برای دیگران قابل فهم بوده باشند. آنها هم که مدت زیادی با زندگی حضرت علی علیه السلام در تماس بودند، مدت محدودی بوده‌است. پس آنچه از رسالت خود در دل داشته، ناگفته مانده و نتوانسته است ابراز کند. همه آنچه را که مابین خود و خدایش و مابین خود و خودش داشته، کسی نشنیده است. مطلب علی علیه السلام باید بسیار بیش از این باشد که در این صد جمله یا دیوشت یا صد و بیست جمله در نهج البلاغه دیده می‌شود.

#### اصل سوم

جمله‌ای را به عنوان اصل سوم درباره

شناخت نهج البلاغه اضافه کنیم. وقتی علی علیه السلام می‌گوید: «تکلیفی که من انجام می‌دهم، مافوق سوداگری‌ها و مافوق ترس از کیفرهاست».

باید آن اصل اول پذیرفته بشود که در درون این مرد بیگانه از جملات شاید کاشف آن باشد که:

«علی میزان الاعمال و مسوس فی ذات الله تمبره فی ذات الله».

این کلمه، کلمه‌ای است که در درون این شخص حقیقی به وجود آمده؛ چنان که قابل معیان و انعطاف انگیزه‌های زودگذر نبوده است. «انا آریدکم لله و اتمم تردونی لأنفسکم»؛ علی علیه السلام می‌فرماید: من شما را برای او (خدا) می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. شما از من، مقام و ثروت می‌خواهید. شما بردگان قدرت، از من قدرت می‌خواهید. من چه می‌گویم و شما چه می‌گویید. من در شما چه می‌بینم و شما در من چه می‌بینید. مرا مانند سایر جباران روزگار خیال کرده‌اید. به من می‌گویید دورت را می‌گیریم، به شرط این که به ما مقام بدهی، به ما زمین و ثروت بدهی؛ در حالی که من شما را برای خدا می‌خواهم. خواسته من و هدف شما متفاوت و متضادند. این بالا نمی‌آید و نمی‌خواهد بیاید بالا و آن هم نمی‌تواند پایین بیاید.

#### چندجمله از نهج البلاغه

من این سه اصل را به طور خلاصه عرض کردم. حال چند جمله از نهج البلاغه درباره امام علیه السلام نقل می‌کنم. این جملات چنان هستند که ما آنها را قانون تلقی می‌کنیم، نه به عنوان بیان خصوصیات شخصی یک روح و یک روان، بدین دلیل که وقتی آنها را درست تحلیل می‌کنیم، به صورت یک قانون در می‌آید: «اما و الذی فلق الحبه و برء النسمه...».

من قانون کلی را بیان می‌کنم که این قانون بیان دردها و درمان‌های بشری است: سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و ارواح انسان‌ها را آفرید، اگر عده‌ای آماسه نبودند برای کمک، و این که خدا از دانایان و خردمندان و از علما تعهد نگرفته بود که نشینند و قبول نکنند پرخوری ستمکاران و گرسنگی مظلومان را، من افسار شتر این زمامداری را بر گردش می‌انداختم و آخرش را با همان پیاله‌ای سیراب می‌کردم که اولش را.

اجازه بدهید توضیح دهم که این جمله چطور به صورت قانون در می‌آید. وقتی که دقت کنید حیات معقول یک انسان نمی‌تواند این طور طرح بشود که من بی‌اعتنا به انسان‌های تشنه جامعه‌ام از نظر معرفت، اقتصاد، فرهنگ، سیاست، حقوق را هم را گرفته باشم و در راه عرفان به سوی بالا بروم و در راه حیات معقول حرکت کنم و کاری هم با دیگری نداشته باشم، این هرگز امکان‌پذیر نیست. این کدام قانون است؟ امکان ندارد. نه، همگی همراه و هم قافله و هم‌زادند و در یک وحدت عالی که مربوط به روح انسان‌هاست شرکت دارند.

شما چطور می‌توانید بروید و دیگران مانده باشند؟ اما چرا می‌فرماید: «حضور الحاضر»؛ یعنی الان احساس قدرت و توانایی می‌کنم که با این انسان‌ها در حرکت و من باید حرکت کنم و دردهای آنها را تسلی بدهم.

این یک قانون کلی برای حیات انسان‌هاست. مگر کسی نخواهد که از حیات طبیعی محض به حیات معقول منتقل شود. بله در حیات طبیعی محض صحیح است که: «امن»، «من»، «هن». حیات طبیعی منطقش همین است، اما حیات معقول این منطق را نمی‌فهمد. حیات معقول این منطق را ضد انسانی می‌داند، ضد منطق واقعی می‌داند، می‌گوید احساس قدرت کردم، برخاستم و باید قدمی در راه اصلاح جامعه‌ام بردارم. آنچه گفته شد به عنوان نمونه عرض کردم و نهج البلاغه دریایی است که از این گوهرها فراوان دارد.





## جبران خلیل جبران

«به عقیده من علی بن ابیطالب (ع) نخستین مرد از قوم عرب است که وجودش جامع همه فضائل کامله بوده، و روح فضیلت را در قوم خویش دمید و آهنگ آن را به گوش مردم رسانید که پیش از آن مانند آن را نشنیده بودند، به گونه‌ای که آنها در بین تاریکی‌های جاهلیت از روش روشن او متحیر ماندند، آن کس که طریقه امام علی (ع) را پسندید به فطرت سلیم بازگشت و از نهاد پاک خود رای گرفت، و آنکه از در خصومت وارد شد، جاهلیت را ترجیح داد، چه او فرزند جاهلیت بود.»

جبران خلیل معتقد بود که: دو طایفه شیفته روش علی بودند: یکی خردمندان پاک دل و دیگری نیکو سرشتان با ذوق.

علی بن ابیطالب (ع) شهید عظمت خویش گشت. او از دنیا رفت در حالی که نماز بر زبان جاری و دلش از شوق خدا لبریز بود، مردم عرب حقیقت مقام او را درک نکردند، تا گروهی از مردم کشور همسایه آنها "ایران" برخاسته این گوهر گرانبها را از سنگ تشخیص داده و او را شناختند.

جبران خلیل اضافه می کند که:

علی (ع) مانند پیامبران درگذشت، مقام و شان او در بصیرت و بینائی مانند پیامبران بود، و اختصاص به شهر و بلد و قوم و زمان و مکان خاصی نبوده است، بلکه شخصیت او بین المللی بود.

جبران همیشه نام علی (ع) را در مجالس خاص و عام به زبان می آورد و تعظیم می کرد و می گفت علی از جهان رفت، اما هنوز رسالت خویش را، به کمال تبلیغ نکرده بود.<sup>(۱)</sup>

## شبلی شمل

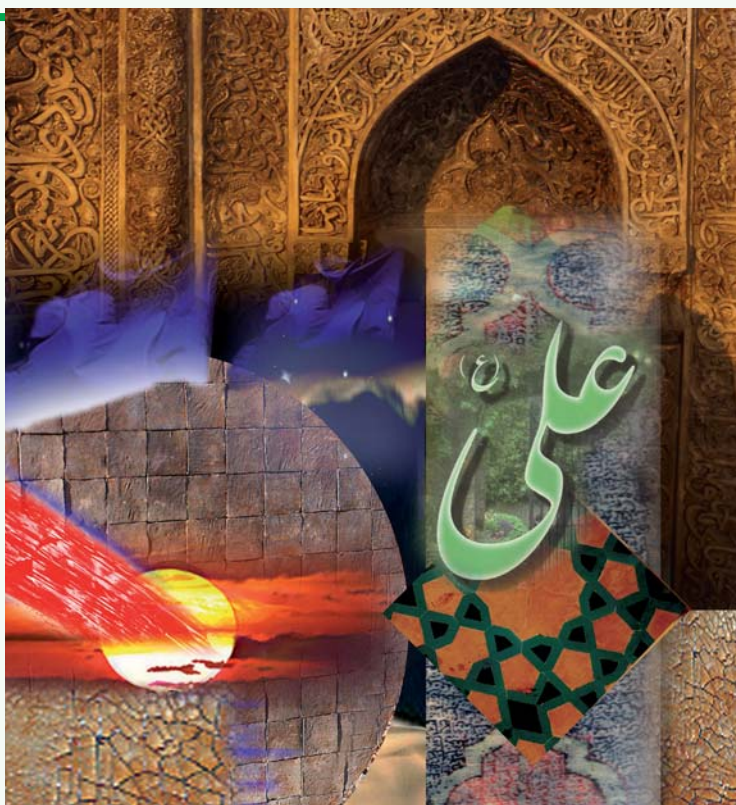
شبلی شمل<sup>(۲)</sup> درباره علی (ع) می گوید: امام علی (ع) شخصیتی است که پس از چهارده قرن یک فرد مادی که پیوند او با تمام مذاهب گسسته است و جز ماده و انرژی چیزی را نمی پذیرد، درباره امام علی (علیه السلام) چنین می گوید:

«الامام علی بن ابیطالب عظیم العظماء نبیة مفرقة لم یزلها الشرق ولا الغرب صورة طبق الاصل لا قدیما ولا حدیثا؛ امام و پیشوای انسانها علی بن ابیطالب (علیه السلام) بزرگ و یگانه نسخه‌ایست با اصل خود (پیامبر عالیقدر اسلام) مطابق است، هرگز اهل شرق و غرب، نسخه‌ای مطابق او، در گذشته و حال ندیده است.»<sup>(۳)</sup>

## میخائیل نعیمه

میخائیل نعیمه، یکی از دانشمندان ملت مسیح است، در مقدمه و تقریظی که بر کتاب "صوت العدالة الانسانیة" نوشته، درباره حضرت علی (علیه السلام) چنین می گوید:

پهلوانی امام (علیه السلام) نه تنها در میدان نبرد بود، بلکه در روشن بینی و پاکدلی و بلاغت و سحر بیان و اخلاق فاضله و شور ایمان و بلندی همت و یاری ستمدیدگان و ناامیدان و متابعت حق و راستی و بالجمله در همه صفات حسنه، پهلوان بود. هر چند مدت‌ها بر آن گذشته است، اما هنوز سوده‌های بسیاری از آن می توان برد، هرگاه بخواهیم بنیاد زندگی نیکو و سعادت‌مندی را بگذاریم، باید به روش او رجوع



## حضرت علی (ع) از نگاه بزرگان

دنیا کاش  
علی دیگری می آوردی!

کرده و دستور و نقشه را از او بگیریم.<sup>(۴)</sup>

## جرج جرداق

جُرج جرداق مسیحی، نویسنده معروف لبنانی در کتاب "صوت العدالة الاسلامیة" درباره علی (علیه السلام) چنین می نویسد: «ماذا علیک یا دنیا لو خَشِدْتَ قُواک فَاَعْطَيْتَ فی كُلِّ زَمَنٍ عَلِیًا بِعَقْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ ذی فِقَارِهِ؟ ای دنیا چه می شد اگر همه نیروهای را در هم می فشردی و در دوران ما شخصیتی مانند علی (علیه السلام) را با آن عقل و دل و زبان و شمشیر، نمودار می کردی؟»<sup>(۵)</sup>

## کارلیل فیلسوف انگلیسی

فیلسوف انگلیسی، کارلیل، در بخش‌های اسلامی هرگاه به نام علی (ع) می رسید، بزرگی علی چنان او را به وجد می آورد و نیروی عظمت آن حضرت چنان تحریکش می کرد که از بحث علمی بیرون می شد و بی اختیار شروع به مدیحه سرائی او می کرد و چنین می گفت: «ما نمی توانیم علی را دوست نداشته باشیم و به وی عشق نورزیم زیرا هر چه خوبی هست که ما آن را دوست داریم، همه در علی جمع بوده است، او جوانمرد شریف و بزرگواری بود، که دلش سرشار از مهر و عطف و دلیری بود، از شیر شجاع تر، اما شجاعتش آمیخته با مهر و عطف و لطف و احسان بود.

پیش از رحلت خود درباره قاتلش از او نظرخواهی کردند، فرمود:

اگر زنده ماندم، خود می دانم چه کنم و اگر درگذشتم اختیار با شماست. اگر او را خواستید قصاص کنید به جای یک ضربت، یک ضربت بیش نزنید، و اگر عفو نمایید به تقوا نزدیکتر است.»<sup>(۶)</sup>

## لامنس، مستشرق معروف می گوید:

برای عظمت علی بن ابیطالب این پس که تمام اخبار و تواریخ علمی اسلامی، از او

سرچشمه می گیرد، او حافظه و قوه شگفت انگیزی داشته که همه علماء و دانشمندان، اخبار و احادیث خود را برای وثوق و اعتبار به او می رسانند.

علمای اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن مفتخرند که گفتار خود را به علی (علیه السلام) مستند دارند. چه گفتار او حجّت قطعی داشت و او باب مدینه علم بود و با "روح کلی" پیوند تام داشته است.<sup>(۷)</sup>

## بولس سلامه

وی یکی از شخصیت‌های ادبی و از مفاخر شعرای مسیحی عرب به شمار می رود، او دیوان اشعارش را به هدف مقدّس تعریف و توصیف علی (علیه السلام) مشحون ساخته است.<sup>(۸)</sup>

**نظر بارون کاردیفو، در مورد علی (ع)**  
عالم فرانسوی "بارون کاردیفو" در اسباب و علل حوادث اسلام تفحص کامل نموده و حقایق بسیاری در این موضوع کشف کرده و آن را با اسلوب شیرین مربوط به یکدیگر قرار داده و از پهلوانی و شجاعت علی (ع) در جنگ‌های مسلمانان با قریش بسیار سخن گفته و دلیری او را می ستاید و می گوید:

علی (ع) پهلوانی بود که در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب بود، شهسواری بود که در هنگام رزم آزمایی زاهد بود او از دنیا صرف نظر نموده و به مقام و منصب بی اعتنائی بود، او در راه حقیقت جان خویش را فدا کرد، روح او بسیار عمیق، و انتهای آن ناپدید و در هر جایی خوف الهی او را فرو گرفته بود.<sup>(۹)</sup>

**سخنان «مادام دیالافوا» (سیاح فرانسوی) در مورد امام علی (ع)**

مادام دیالافوا در مقام تعریف حضرت علی (ع) چنین می نویسد:

احترام علی (ع) در نزد شیعه به منتهی درجه

است و حقّا هم باید اینطور باشد، زیرا این مرد بزرگ علاوه بر جنگ‌ها و فداکاری‌هایی که برای پیشرفت اسلام کرد در دانش و فضائل و عدالت و صفات نیک بی نظیر بود و نسلی پاک و مقدّس هم از خود باقی گذارد. فرزندان او نیز از او پیروی کردند و برای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند. امیرالمؤمنین علی (ع) کسی است که بت‌هایی را که اعراب، شریک خدای یگانه می پنداشتند، همه را شکست و وحدت پرستی را تبلیغ کرد.

علی کسی است که در قضاوت به منتهای درجه عدالت رفتار می کرد و در اجرای قوانین الهی اصرار و پافشاری داشت.

علی کسی است که تمام اعمال و رفتار او نسبت به مسلمانان منصفانه بود.

علی کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود. «مادام دیالافوا» در ادامه این بحث خطاب به خود چنین می گوید:

ای چشمان من گریه کنید و اشک‌های خود را با آه و ناله من مخلوط نمائید و برای اولاد پیامبر که مظلومانه شهید شدند، عزاداری کنید.<sup>(۱۰)</sup>

## پطروشفسکی، استاد دانشگاه

پطروشفسکی، استاد دانشگاه لنینگراد، گوید:

علی (علیه السلام) تا سرحدّ شور و عشق پای‌بند دین و صادق و راستگو بود ... و تمام صفات اولیاء الله یکجسا در وجودش جمع بود.<sup>(۱۱)</sup>

پی‌نوشت‌ها:

۱- صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۴۱۶، ترجمه شعرانی

۲- شبلی دانشمندی است مادی که در سال ۱۳۳۵ هجری درگذشت، وی شاگرد برجسته مکتب داروین بوده و نخستین کسی است که نظریه تحوّل را در شرق منتشر ساخت سپس برخلاف مکتب استاد خود، که یک فرد الهی بود، به انکار مقدّسات و جهان ماوراء طبیعت برخاست و تا لحظه مرگ از مکتب مادی گری پیروی نمود.

وی با اصراری که در انکار توحید داشت، دلایل روشن و واضح وجود صانع را ندیده می گرفت، ولی در برابر شخصیت فرزند ابیطالب (علیه السلام) سر تعظیم فرود آورده و عظمت پیشوای موحدان را پس از چهارده قرن از لایابی و تاریخ و آثار فکری و علمی او لمس می نمود.

۳- کتاب پژوهش عمیق، ص ۶-۷، و الامام علی، ج ۱، ص ۴

۴- صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۲-۳، مقدّمه شعرانی

۵- صوت العدالة

۶- ترجمه صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۴۲۴

۷- زندگانی امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۸، لامنس یکی از کشیشان بلژیک است که در زبان عربی و تاریخ عرب مهارت تام داشت، اما به سبب تعصّب دینی، مقدّسات اسلامی را زشت جلوه داده، وی در سال ۱۹۳۷ میلادی وفات یافت.

۸- زندگانی امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۹

۹- صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۲۲۶

۱۰- سفرنامه دیالافوا، ص ۶۸۳، تالیف دیالافوا و ترجمه فرموشی چاپ دوم، مادام دیالافوا یک زن مسیحی اهل فرانسه بوده و در سال ۱۸۸۱ میلادی به همراه شوهر خود به ایران مسافرت کرده است. ۱۱- مقدّمه تفسیر نهج البلاغه، استاد محمّد تقی جعفری، ج ۱، ص ۲۱۰

\*برگرفته از کتاب الگوهای رفتاری امام علی (ع)، ج ۱۳، مرحوم محمّد دشتی



## امروز در تاریخ

## سر انجام امیر اتور روم

والثینین دوم امپراتور روم که در جنگ با شاپور دوم - شاه ساسانی ایران بر سر ارمنستان شکست خورد ۱۵ ماه مه ۳۲۹ میلادی در سرزمین کل (فرانسه) ترور شد. وی طبق قرارداد متار که جنگ با ایران ابر قدرت، متعهد شده بود که در امور ارمنستان و گرجستان مداخله نکنند.

## هیأت دیلماتیک فرانسه در ایران

پانزدهم ماه می ۱۶۶۵ یک هیات فرانسوی مرکب از پنج نفر که از سوی لویی چهاردهم پادشاه وقت فرانسه برای عقد یک قرارداد به اصطلاح؛ پیمان مودت با شاه عباس دوم به اصفهان فرستاده شده بود وارد این شهر شد که با انتخاب آن بود.

### تظاهرات مهني بر ضد وثوق الدوله

۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۶، در میدان تاریخی بهارستان بر ضد وثوق الدوله رئیس الوزراء وقت تظاهرات طولانی و انبوه صورت گرفت که به زود و خود تظاهر کنندگان و مأموران مسلح دولت انجامید. این، خشونت بارترین و تظاهرات چهل روزه بر ضد وثوق الوله بود. اعتراض و تظاهرات از زمانی آغاز شد تهرانی ها متوجه شدند، وثوق الدوله ماه پیش از آن دو سر پرده ایجاد نیروی نظامی انگلیسی «اس. پی. آر» به فرماندهی «ژنرال پرسی سایکس» مرکب از افراد محلی و افسران انگلیسی اعزامی از هندوستان را در منطقه تحت نفوذ انگلستان در ایران به رسمیت شناخته است و ایران دارد عملاً تحت الحمایه دولت لندن می باشد.

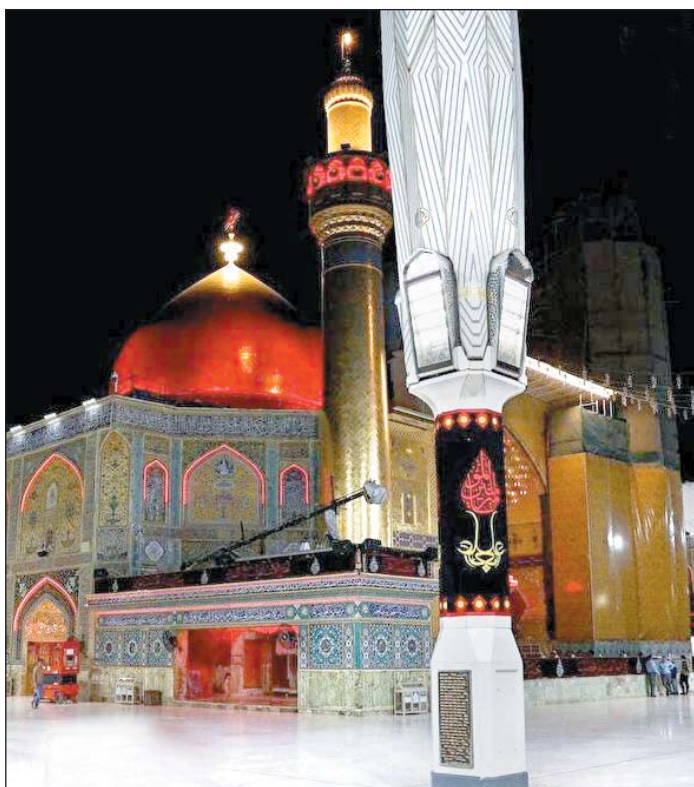
اعلام حرم احمد دهقان بر ضد قوام السلطنه

در این روز در اردیبهشت سال ۱۳۲۷ هجری خورشیدی احمد دهقان نماینده وقت مجلس و ناشر مجله تهران مصور بر ضد قوام السلطنه به دادستان تهران اعلام جرم کرد و با ارائه اسناد و مدارک، او را متهم به ارتکاب خیانت نسبت به وطن کرد.

احمد دهقان در اعلام جرم خود که یک سند در تاریخ ایران است مدعی شده بود که قوام السلطنه عامل یک دولت بیگانه است و به اشاره این دولت می آید و می رود و برنامه هایی را که به او دیکته می شود به اجرا در می آورد و ....

[www.iranianshistoryonthistday.com](http://www.iranianshistoryonthistday.com)

## قاب امر وز



بارگاہ مطہر حضرت علی<sup>(ع)</sup> در نجف اشرف

سہ ماہ

باز آی کہ تا صدق نیازم بینی

## بیداری شب‌های درازم بینی

نہ، نہ، غلطی کہ خود فراق تو بتا

کی زندہ گذاردم کہ بازم بینی

ابو سعيد ابو الخير

سندبزرگان

عمر آن قدر کوتاه است که نمی‌ارزد  
آدم حقیر و کوچک بماند.

## دیزرائیلی

چیزی ساده تر از بزرگی نیست؛ آری  
ساده بودن همانا بزرگ بودن است.

امر سون

## جدول شرح در متن

غلامحسین باغبان

مؤلف کتاب	اثری از ساموئل	↓	کلام آرزو	سنگ آسیا	↓	جمع عیب	↓	دام میباد
ثروت ملل	بکت	↓	مردم	منسوب به ادبیات	↓	گوهر سفید	↓	
۱								
قد بلند	←					بسته بندی استوانه ای	←	
						جمع نکته	↓	
			مالاریا	↓				
	←		نیروها	↓				
نیایشان جدولی			←	واحد معیار	↓	نقشه و بانک		مدرک
دنی بهانه گیر	←			خانه بزرگ	↓			
نهر فردوسی	←			↓				
قتل درستی				↓				
ن						ذره باردار	←	
						ت		
			از دین برگشتن	↓				
	←		جوشیدن چشمه	↓				
خرف همراهی	←		پشیمان	↓				
تأقیه بالا	←			↓				
گیاه کثیرا	←		زیرگی	↓				
اعلاعی زیر لب	←			↓				
اطلاعات	←							
کامیونوی								
دیده به عروس	←							

**سودو کو**

۲۷۳۶

1	3				7	6		
							9	
8	9	7			5			
4						9	6	
	8		4		2		5	
	5	2						8
			9			5	8	6
	6							
		9	2				4	1

۳	۷	۵	۸	۶	۲	۹	۴	۱
۹	۴	۱	۳	۷	۵	۸	۶	۲
۸	۶	۲	۹	۴	۱	۳	۷	۵
۵	۳	۷	۲	۱	۸	۶	۹	۴
۶	۸	۹	۵	۳	۴	۲	۱	۷
۲	۱	۴	۷	۹	۶	۵	۳	۸
۴	۵	۳	۶	۲	۷	۱	۸	۹
۷	۹	۸	۱	۵	۳	۴	۲	۶
۱	۲	۶	۴	۸	۹	۷	۵	۳

حل ۲۷۳۵

جدول  
۵۲۴۸